

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شلی آئنده (بخش سوم) ادوار دبورستن
صفحه ۲
نیکارا گوته پس از پیروزی انقلاب ه. بهرام
صفحه ۳
بقیه: مرحله کنوتی در جنبش رها ثلی
بخش ملی اعراب صفحه ۴
نا بسا ما نی زندگی شهرها در جهان سرما به -
داری ت. برومند صفحه ۸

رئیس جمهور بنی صدر و

آینده انقلاب ایران

ده روز پیش، نخستین انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ کشور ما صورت گرفت و آقای ابوالحسن بنی صدر با هفتاد و پنج درصد مجموع آرائی که در صندوقها ریخته شد، به مقام ریاست جمهوری اسلامی ایران نایل گشت.

از ویژگی های این انتخابات آن است که ضرورت های سیاست داخلی و خارجی موجب شتاب در برگزاری آن گردید. تا مزدهای ریاست جمهوری فرصت کافی نیافتند که در عرصه داشت برنامه خود، نه تنها کلیات مسائل انقلاب و بازسازی کشور، بلکه جزئیات موضع سیاسی، پایگاه اجتماعی و شیوه عمل خود و همچنین نیروهای راکه در عرصه فعالیت اجرائی بدان تکیه خواهند کرد، به صراحت با مردم در میان نهند و به همان نسبت خود را در برابر توده ها در راستای معینی متعهد سازند. در واقع اگر زمان بیشتری برای تدارک انتخابات و بحث وجدل تبلیغاتی ملازم با آن در نظر گرفته می شد، در عرصه انتشار بیانه ها و مقالات در مطبوعات یا پخش سخنرانی ها و مصاحبه ها و مناظره ها در رادیو و تلویزیون، مردم شناخت دقیق تری از موریدست می آوردند و آماده تر به پای صندوقهای رای می رفتند.

ویژگی دیگر این انتخابات آن است که نامزدها از نظر سوابق اجتماعی و عمل انقلابی کم و بیش ناشناخته، و از نظر شخصیت و قدرت رهبری ناآزموده یا کمتر آزموده بودند. از آن گذشته، گروه یاران و پشتیبانان فعال و کارگزاران انتخاباتی شان، که در صورت پیروزی به ناچار اهرم های قدرت اجرائی به دست آنان سپرده خواهد شد، نمی توان دانست که اجتماع شان به گورد نامزدها بر پایه معیارها و مصالح انقلابی و میهنی بوده است یا به انگیزه بیوندهای شخصی و امید بهره مندی از مزایای احتمالی آینده.

به هر حال، شاید اغراق نباشد اگر گفته شود که انتخابات پنجم بهمن ۵۸ برای اکثریت مردم مانوعی راه پیمایی در تاریکی بوده است و خودداری بخش نسبتاً جزرگی از انتخاب کنندگان را از شرکت در دادن رای - به رغم پیام و دعوت مصرانه امام خمینی از بستن بیماری شان - باید به همین امر نسبت داد.

با توجه به انبوه مشکلات و مسائلی که ایران در تداوم انقلاب خود با آن روبروست، و با توجه به مخاطراتی که از درون و بیرون مرزها، کشور ما را در جریان تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب تهدید میکند، بسیار بهتر بود که، پیش از ورود به مرحله مبارزه برای انتخاب رئیس جمهوری، سازمانها و نیروهای راستین انقلابی که خواستار محوکا مل سيطرة امپریالیسم و رها های مستضعف از ستم هزاران ساله و شرکت فعال مردم در رهبری امور جامعه میباشند، بر مبنای لزوم وحدت عمل، به مذاکره صریح و صادقانه میپرداختند و شخصیت یگانهای را نامزد میکردند تا گذار از مرحله دشوار استقرار نهادها، ضمن تسهیل روند تکاملی انقلاب به سود زحمتکشان و محرومان، در چارچوب برنامه های مشترک زیر پرچم واحد و سازمان رهبری واحد صورت بکیرد.

متاسفانه چنین نشد. اکنون هم، خاصه در سر - منی پیروزی شخصی آقای بنی صدر و سرخوردگی سازندگان انتخابات، گمان نمی رود که اینگونه یگانگی صفوف به زودی به واقعیت بپیوندد، هر چند که حوادث و مسائل انقلاب خلقی و ضد امپریالیستی ایران ضرورت آرایش از هر زمانی تا کید می کند. هنوز در میان نیرو هائی که باید در کنار هم باشند، سردرگمی و انکار و برا کیدگی بر حاست. در همان حال، با فشاری در پندار بقیه در صفحه ۸

ناسیونالیسم بورژوازی

خطری جدی برای انقلاب ایران

انقلاب خلقی و ضد امپریالیستی مردم ایران - به رهبری قاطعانه و سازش ناپذیر امام خمینی در یک سال اخیر - فرازونشیب های فراوانی را پشت سر گذاشته است. ار همان فردای انقلاب، بورژوازی لیبرال ایران حساب خود را از توده های میلیونی جدا کرد و با قبضه نمودن بخش مهمی از قدرت دولتی تلاش نمودند تا دهای رژیم سابق را از زیر ضربات کاری انقلاب مصون دارند و نگذارند چشم زخم اساسی به حلقه های رابط و استگی به امپریالیسم وارد آید.

تعلل در لغو قرار دادهای اسارت با رژیم سابق - انحسارات رنگارنگ چند ملیتی، عدم قاطعیت در برابر - بقیه در صفحه ۷

تجاوز چین به ویتنام

تحلیلی از منشا و گسترش مسئله

ترجمه: بهرام حبیبی

در بیست و هشتم بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و هشت قوای نظامی چین از فونگ توتاش شهر ساحلی مونگ کائی، در جبهه ای بطول ۱۶۰۰ کیلومتر حمله خود را به ویتنام شروع نمود. بسیاری از شهرها و روستاهای ویتنامی ابتداء به زیر آتش مداوم توپخانه سنگین قرار گرفت، سپس تانکها دست به تهاجم زدند و پشت سرشان پیاده نظام وارد عمل گردید. تلفات سنگین مهاجمان چینی تا تاریخ نهم اسفندماه ۵۷ یعنی ۲۷۰۰۰ سرباز کشته و زخمی، ۳۲۰ وسیله نقلیه، نظامی و از جمله بیش از ۲۰۰ تانک، گواه ابعاد وسیع این تهاجم بود.

۱- علل بروز مسئله:

فیدل کاسترو در مصاحبه ای با مجله "آفریک - آزی" در ماه مه ۱۹۷۷ بیان داشت: "سالیان دراز اعتقاد داشته که رهبران چین دچار اشتباهات هولناکی هستند... ولی اکنون عمیقاً اعتقاد دارم که این دیگر اشتباه نیست بلکه خط مشی است بدقت حساب شده و سراپا خیانت به همبستگی بین المللی، اتحادی است با امپریالیسم." اینک در پرتو اتفاقات بعدی جایی برای شبهه در بقیه در صفحه ۵

دیالکتیک اقتصاد و سیاست

در شرایط رشد غیر سرمایه داری

از: آ. ایوانف ترجمه: ب. توانا

مسائلی که رشد غیر سرمایه داری کشورهای رها ئی یافته مطرح می سازد، همواره مورد توجه پژوهشگران انقلابی جهان است. توجه فزاینده ای که آنان به این مسائل معطوف می دارند تنها مربوط به تازگی و پیچیدگی آنها بلکه در جای نخست مربوط به اهمیت عظیمی است که مسائل مورد بحث برای آینده جنبش انقلابی و رها ئی بخش ملی جهان دارند. جریان مشخص و نتایج فوری روند انقلابی جهانی در مقیاس وسیعی به راهی بستگی دارد که کشورهای رها ئی یافته برای رشد خود انتخاب می کنند. بر این اساس این سؤال مطرح می گردد: آیا این کشورها ذخیره سرمایه داری باقی می ماندند یا این که سمت گیری سوسیالیستی خواهند داشت. توجیهی که

به مرد جاوید انقلابی دکتر نفی آرانی

خورشید نمی میرد

- چشم بینای آدمی
- آشیانه خورشید
- دام سید بی کران
- هرگز مخسب که خورشید می رود
- در پس کوه شب
- در قعر دریای ظلمت
- آنگاه تویی و جهان بی جان شده
- با خاطره ای از آتش سرد
- دلهره فروغ تاریک
- مرگ خورشید
- اما چه می گویم بنگر سرانجام
- از بر کوه شب
- خیزاب دریای ظلمت
- اینک خورشید سر می رسد
- خورشید نمی میرد
- هرگز.

مشکل جهانی تغذیه

و چند راه حل

یکی از حیاتی ترین مسائلی که امروزه بشر با آن دست به گریبان است، مسئله برآوردن نیازهای سریعاً فزاینده تغذیه در جهان می باشد. لزوم تدارک مواد غذایی و مواد خام و منابع انرژی برای توده های عظیم مردم از جمله مشکلات بسیار بزرگ دوران معاصر است. ابعاد بی سابقه مشکل تغذیه را وضع استثنائی جمعیت امروز جهان تبیین می کند. نه تنها بیش از چهار میلیارد جمعیتی که اکنون در جهان به سر می برند بیشترین مقدار در طول تاریخ می باشد، بلکه میزان رشد طبیعی جمعیت نیز اکنون بیش از هر زمانی است. آمار نشان میدهد که میلیون ها سال طول کشید تا جمعیت زمین به ۲۵۰ میلیون تن در آغاز عصر جدید رسید. در ۱۸۵۰ رقم جمعیت زمین بقیه در صفحه ۶

به مسائل راه غیر سرمایه داری می شود، نتیجه این واقعیت است که در زمان حاضر دولتهای جوان ملی تجربه قابل ملاحظه ای گرد آورده اند که برای پژوهشگران مسئول میدان وسیعی برای بیرون کشیدن نتایج تئوریک و تعمیم های علمی فراهم آورده است. خصالت دیالکتیکی - متضادی که در رشد کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی نمودار می شود، مثلثی بر روی ژرف مسائل سلوب شناسانه (متدولوژیک) و تفسیر تئوریک داده های تجربی (آمپیریک) گرد آمده است. به عقیده ما پیش از بررسی انتقادی مجموع مسائلی که از دیالکتیک اقتصاد و سیاست در دوره دگرگونی انقلابی کشورهای رها ئی یافته دارای سمت گیری سوسیالیستی ناشی می شود، مشخص کردن تعداد معینی از جنبه های اساسی مسئله ضرورت دارد. چنانکه می دانیم اندیشه راه رشد غیر سرمایه داری در کشورهای عقب مانده که تصمیم گرفته اند در جهت سوسیالیسم گام بردارند، از جانب مارکس و انگلس پیشنهاد شده است. مخصوصاً مارکس تاکید می نمود که در شرایط تاثیر متقابل بقیه در صفحه ۴

شیلی آئنده: چند نتیجه گیری

بخش سوم

از ادوارد بورستین

اقتصاددان و مشاور اقتصاد دی جبهه متحد خلق در دو سال آخر حکومت آئنده در شیلی

اشاره به کاستی های استراتژی اتحاد خلق به این معنی نیست که بگوئیم میر ()، یا هر یک از احزاب اتحاد خلق، استراتژی بهتری داشتند یا نداشتند. میرو متحدان آن درون اتحاد خلق که گاه در انتقادهای معینی به حکومت برحق بودند. اما این انتقادهای استراتژی عملی دیگری را ارائه نمی داد که بتواند با استراتژی اتحاد خلق در بهره گیری از امکانات و رویارویی با مسائلی که یک جنبش سوسیالیستی انتخاباتی (پارلمانی) با آنها روبرو بود رقابت کند. خواه از حیث واقع گرایی و انعطاف، خواه درک نیاز به پشتیبانی توده های وحدت.

تشویق چپ گرایان دائر بر تصرف غیر قانونی اراضی زراعی، یا بستن جاده ها و اشغال ساختمان های عمومی برای تحمیل خواستها، به ایجاد دشمنی نسبت به اتحاد خلق در طبقات متوسط مددی رساند؛ در حالی که این شیوه ها هیچ زمینه ای برای حل حتی یکی از مسائل عمده مبارزه انقلابی بدست نمی دادند. از چنین عملیاتی گاه بر این اساس دفاع می شد که آنها به ایجاد تحرک در مردم کمک می نمایند و آنها آگاهی انقلابی می دهند. اما این عملیات تنها بخشی از مردم را به پای زد دست دادن اکثریت بسیج می کردند؛ آنچه آنها القا می کردند نه یک آگاهی راستین انقلابی بلکه روح بی انضباطی و آنا رشی بود و این پندار که پیشاهنگان می توانند به تنهایی انقلاب را به ثمر رسانند.

کوشش چپ روها برای ایجاد یک گروه بندی دیگر به جای اتحاد خلق - امری که در نتیجه های روند انقلابی انجام پذیرفت - تاکتیکی عمیقاً اشتباه آمیز بود. جدا از دلایل دیگر برای رد چنین کوششی، دلیل اصلی این بود که در آن شرایط معین و با توجه به اندازه و قدرت احزاب سنتی چپ شانس برای اجرای چنان تاکتیکی وجود نداشت. تنها نتیجه این کار زیان رساندن به انقلاب بود.

یکی از بزرگترین درسهای مبارزه شیلی درسی قدیمی است: نیاز به وحدت اتحاد خلق از رهبری چند گانه از تمایل به ایجاد استراتژی های متعدد رنج می برد. چندگانگی تا حدودی نتیجه تاریخ شیلی بود. احزاب متعددی در دفاع از طبقه کارگر و خلق به وجود آمده بود. ضعف های استراتژی اتحاد خلق باز بر عدم وحدت افزود؛ گروه های مختلفی این کاستی ها را ملاحظه کردند، سقوط موقعیت اتحاد خلق را دریافتند و در پی جستن راههایی برای ارتقاء استراتژی برآمدند. گرچه، ثابت شد که مشاهده ضعفهای یک استراتژی ساده تر از ایجاد یک استراتژی بهتر است. افزایش نا هماهنگی در میان جناحهایی از اتحاد خلق امری بود که از تعلیم های نفرت انگیز لفاطانه و شیوه ملانقطی "مارکسیستی" نشاءت می گرفت. مردم سرگرم منازعه های پایان ناپذیر بر سر واژه ها شدند در حالی که دشمن تفنگ هایش را آماده می کرد.

با اینهمه بعد دیگری نیز وجود دارد. تاسیس جبهه متحد خلق خود دستاوردی بزرگ بود. احزاب اتحاد خلق کوشیدند با یکدیگر کارکنند و در مجموع نیز چنین کردند آنها در جریانهای ناگوار و خطرناک مبارزه سرگ و زندگی با یکدیگر کار کردند.

اگر اتحاد خلق استراتژی قویتری می داشت و مرتکب اشتباهاتی که کرد نمی شد، آنگاه چه اتفاقی می افتاد؟ من پاسخگویی به اینرا غیر ممکن می دانم. ما اکنون با انباشته ای از نتایج یک سلسله فعالیتها روبرو هستیم. چگونه می توان گفت که چه اتفاقی می افتاد اگر اتحاد خلق مبارزه ایدئو لوژیک را قویتر به انجام می رساند، اگر از آغاز تلاشی تعیین کننده برای جذب افراد نظامی را شروع کرده بود، و اگر در سال ۱۹۷۱ برای تشکیل یک مجلس خلقی پافشاری می کرد؟ آنچه قطعی است این است که در آن صورت باز طبقه حاکم قدرت خود را داوطلبانه واگذار نمی کرد. آیا مبارزه شیلی پیشاپیش محکوم به شکست

بود و ارزش در گیر شدن را نداشت؟ باید کوشید که آنرا تنها بر اساس علم به مآووع (و این که جنبش شکست خورده است) پاسخ نداد، چه این امر که می تواند پندار کمراه کننده ای از آگاهی را القاء کند. هر کس که به هر مبارزه ای، از جمله مبارزه انقلابی، وارد می شود ریسک شکست را می پذیرد. انقلاب شیلی نخستین انقلابی نیست که موقتا "شکست خورده است. همان گونه که مارکس در اظهار نظر پیرامون کمون پاریس خاطر نشان ساخت: " اگر مبارزان تنها در شرایط شانسهای مطلوب خطا نپذیر می بایست در گیر شود، آنگاه ساختن تاریخ جهان برآستی بسیار ساده می بود.

کلاوزویتز (Clausewitz) گفته است که جنگ ادامه سیاست است منتها با وسایلی دیگر. کودتاهای مورد تاء پید و پشتیبانی امپریالیسم - مانند کودتاهای شیلی، تایلند، اوروگوئه، برزیل، اندونزی و بسیاری کشورهای دیگر - گوشه هایسی است از مداخله و تجاوز عادی و پیوسته و هر روزه آن که سیاست نام دارد.

تلاشهای بسیاری صورت می گیرد تا مردم ایالات متحده آمریکا نتوانند مداخله امپریالیسم، و بویژه نقش امپریالیسم در کودتا، را در یابند. بعنوان مثال آمریکا، چه قبل و چه بعد از کودتای شیلی، نقش خود را بی پای تکذیب می کرد. مثلاً:

● ادوارد م. کوری، سفیر ایالات متحده در شیلی از اکتبر ۱۹۶۷ تا اکتبر ۱۹۷۱ می گفته است: " آمریکا در تمام دوران چهار ساله اقامت من در شیلی هیچگاه نکوشید که یک نفر از اعضای پارلمان شیلی را تحت فشار بگذارد، بر کنار نماید و یا، تحت نفوذ در آورد.

● یا چارلز. مایر، دبیر دوم پیشین دولت در امور درون آمریکا: " ما هیچ راهی را خریداری نکردیم، به هیچ کاندیدایی کمک مالی ندادیم، هیچ کودتایی براه نینداختیم "

● یا جک کابیش، جانشین مایر: " این نادرست است که گفته شود حکومت آمریکا مستقیماً یا غیر مستقیم مسؤول سرنگونی رژیم آئنده بود. " ● و نیز هنری کیسینجر: " سیا تا بدانجا که من میدانم و اعتقاد دارم هیچگونه ارتباطی با کودتا نداشت ... "

● در سر مقاله نیویورک تایمز ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۳ آمده است: " از آنجا که سال گذشته نقشه های سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) و شرکت تلفن و تلگراف بین المللی (آی. تی. تی) برای جلوگیری از انتخاب دکتر آئنده در سال ۱۹۷۰ و یا برای سرنگون ساختن حکومت وی فاش گردید، تکذیب و اشنگتن در باره مداخله در کودتای چند هفته پیش بناچار با تردید جهانی روبرو شده است ... با اینهمه تا کنون هیچ چیز روشنی دال بر اینکه دولت نیکسون وسوسه های طرچه های سیا و آی. تی. تی را بطور جدی مورد توجه قرار داده باشد وجود ندارد، و هیچ مدرکی در مورد مشارکت آمریکا در کودتا موجود نیست.

● پاول زیگموند، سرپرست مطالعات عالی پرینستون، در مقاله ای در " امور خارجی " ژانویه ۱۹۷۴ نوشته است: " بنظر می رسد که در اسناد سیا دادرسیهای آی. تی. تی هیچ مدرک واقعی مبنی بر تلاش حکومت یا شرکتها و بانکای خصوصی در ایجاد بحران اقتصادی برای جلوگیری از بقدرت رسیدن آئنده در سال ۱۹۷۰ وجود ندارد ... به بردن عبارت "تحریم نامرئی" در باره، سیاستی که حکومت آمریکا در نیمه دوم سال ۱۹۷۱ در پیش گرفته بود بگمان اغراق آمیز می آید. اعتبارهایی که قبلاً وعده شده بود و کمک از جانب اعتبار دهندگان مختلف قطع نشدند، تنها طرحهایی جدید به تاء خیر افکنده شدند. " سپر گوشه هایی از داستان حقیقی تدریجاً فاش گردید:

مدیر سیاه کنگره گفته است که دولت نیکسون بیست سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۰ بیش از ۸ میلیون دلار برای عملیات محرمانه سازمان در شیلی صرف کرد تا حکومت کردن را برای سالوادور آئنده ناممکن سازد ... این بود که حکومت مارکسیستی " بی ثبات " شود ... گواهی آقای کولبی نشان داد که مقامات بالای دولت و کاخ سفید مکرراً و تعمداً مردم و کنگره را درباره حدود در گیری ایالات متحده آمریکا در امور داخلی شیلی همراه کردند.

● نیویورک تایمز، ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۴: " کیسینجر وزیر امور خارجه شخصاً یک برنامه دراز مدت دولت نیکسون را در جهت متوقف ساختن کمک اقتصادی و اعتباری به شیلی پس از انتخاب سالوادور آئنده رهبری کرد ... منابع موثق دولتی امروز می گویند ... کیسینجر پس از انتخاب دکتر آئنده ... به یک سلسله ملاقاتهای هفتگی مبادرت ورزید که در آنها کلگزاران عالی رتبه دولت نیکسون سیاست فشار اقتصادی بر ضد شیلی را به تصویب رساندند ... منابع تاء کید کردند که فعالیتهای اقتصادی آقای کیسینجر بر ضد حکومت آئنده از عملیات پنهانی سیا جدا می باشد، گرچه هر دو برنامه در نهایت اختفا بر سیله او هدایت می شدند ... ظرف دو سال بعد بانک جهانی (یک سازمان اعتباری چند ملیتی که آمریکا صریحاً قدرت و توی عملیات آنرا دارد) و بانک صادرات واردات (ایضا " یک سازمان وابسته به دولت آمریکا) حکومت آئنده را زیادی وام محروم کردند. بعلاوه بانکهای خصوصی طی سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲ اعتبارات کوتاه مدت شیلی را از ۲۲۰ میلیون دلار به ۴۰ میلیون دلار کاهش دادند.

● مضامین مطبوعاتی پرزیدنت جرالدفورد، ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۴:

سؤال: آقای رئیس جمهور گزارشهای اخیر کنگره دلالت بر آن دارد که سیا، تحت رهبری کمیته ای بریاست دکتر کیسینجر کوشید حکومت آئنده را بی ثبات سازد. آیا این سیاست دولت شماست که بکوشد حکومتهای دموکراتیک را بی ثبات نماید؟ پاسخ: حکومت ما، مانند همه حکومتها،

فعالیتهای معینی را در زمینه اطلاعاتی به انجام می رساند تا به اجرای سیاست خارجی و حفظ امنیت ملی کمک نماید ... تلاشی که در این مورد صورت گرفت این بود که به موجودیت رسانه های گروهی مخالف و به حفظ احزاب سیاسی مخالف (در شیلی) کمک شود.

● نیویورک تایمز، ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۴ می نویسد: امروز منابع اطلاعاتی فاش ساختند که " بخش عمده مبلغ بیش از ۸ میلیون دلار که در شیلی صرف فعالیتهای پنهانی سیا گردید، در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ برای فراهم آوردن زمینه های اعتصاب و دیگر وسایل حمایت از اعتصابگران و کارگران ضد آئنده مورد استفاده قرار گرفت ... از جمله کسانی که

مورد پشتیبانی وسیع مالی قرار گرفتند ... سازمان دهندگان اعتصاب عمومی کامیونداران در سال ۱۹۷۲ بودند ... کمکهای مالی مستقیم ... همچنین از جمله برای اعتصاب مغازه داران میانه حال و اعتصاب تاکسی رانها فراهم شد، اعتصابهایی که در زمستان ۱۹۷۳ پایتخت شیلی سانتیاگو را - مدت کوتاهی پیش از آنکه آقای آئنده با یک کودتای نظامی سرنگون شود - به آشوب کشاند. اعتصابهای ۱۹۷۳ در اوج (کذایی) خود بیش از ۲۵۰۰۰۰ راننده کامیون، مغازه دار، وادار را که همه در یک جنبش طبقه متوسط با یکدیگر متحد شده بودند در بر می گرفت. جنبشی که بنا به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران سرنگونی قهر آمیز حکومت را ناگزیر می ساخت.

● در ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۰ " سیا از پرزیدنت نیکسون دستور گرفت که نقشی مستقیم در سازماندهی یک کودتای نظامی در شیلی برای جلوگیری از دستیابی آئنده به ریاست جمهوری ایفا نماید. کوری سفیر آمریکا در شیلی جداگانه دستور گرفت که ارتش شیلی را به کودتا برانگیزد.

● پس از آغاز کار آئنده بطور کلی سیاست ایالات کمیته اطلاعاتی سنا جزئیات بیشتری را در اختیار عموم قرار داد، جزئیاتی که پاره ای از آنها قبلاً ذکر شده اند:

● در ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۰ " سیا از پرزیدنت نیکسون دستور گرفت که نقشی مستقیم در سازماندهی یک کودتای نظامی در شیلی برای جلوگیری از دستیابی آئنده به ریاست جمهوری ایفا نماید. کوری سفیر آمریکا در شیلی جداگانه دستور گرفت که ارتش شیلی را به کودتا برانگیزد.

● پس از آغاز کار آئنده بطور کلی سیاست ایالات

تا زودن کامل آثارشوم رژیم سوموزا در نیکاراگوئه راه بسیاری در پیش است. با اینهمه، از هم اکنون پیشرفتهای امیدوارکننده‌ای در این زمینه حاصل شده است. ۸۰ درصد از کارخانه‌های ملی که در هفته‌های آخر حکومت سوموزا از کار افتاده بود و نیز کارخانه‌هایی که وسایل آنها به خارج از کشور منتقل شده یا به کلی ویران شده بود، باره به کار افتاده است. در حال حاضر ۱۳۰۰۰ نفر به کار دائمی و ثابت در این کارخانه‌ها مشغول شده‌اند. در زمینه کشاورزی ۷۰۰۰۰۰ هکتار زمین متعلق به سوموزا و دارو دسته‌اش و کسانی که به دنبال او از نیکاراگوئه فرار کرده‌اند بین کارگران کشاورزی و دهقانان کم زمین تقسیم شده است. حکومت انقلابی اعتبارات لازم را جهت کشت برنج، ذرت و حبوبات مختلف در اختیار دهقانان قرار داده است تا مسئله تاءمین مواد غذایی که یکی از مشکلات بسیار بزرگ این کشور است برای همیشه حل شود. ۷۰ درصد محصول پنبه که یکی از عمده‌ترین ارقام صادراتی کشور را تشکیل میدهد در سال گذشته به علت جنگهای داخلی از بین رفت. پیش‌بینی میشود در ماه آینده، ۱۶۰ هزار تن پنبه برداشت شود.

جوانان پر شور و انقلابی نقش مهمی در ازدیاد تولید به عهده گرفته‌اند. در سراسر کشور گروههای کار از افراد مسلح ساندینیست تشکیل شده است. جوانان داوطلب در برداشت محصول قهوه که یکی از محصولات مهم کشاورزی کشور است به دهقانان کمک می‌کنند.

سوموزا که تنها بین سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۶، ۲۴۶ میلیون دلار از آمریکا و تا سال ۱۹۷۷، ۸۲ - میلیون مارک از آلمان فدرال دریافت کرده بود، از ماه قبل از پیروزی انقلاب مقدمات فرار خود را فراهم ساخته بود. هم‌زمان با مباران اطراف ماناگوا، سوموزا تمام دارائی و اوراق بهاء دار خود را به میامی (در ایالات متحده آمریکا) منتقل کرد. هم‌چنین کامیونهای متعددی اسناد وی را به کشتیایی که عازم کشورهای خارجی بودند منتقل کردند. در ماهه سال ۱۹۷۹ در مقایسه با سال قبل صادرات گوشت از نیکاراگوئه به ایالات متحده آمریکا ۳۰۰ درصد افزایش یافته بود و این امر تاءمین مواد غذایی کشور را در حال حاضر با مشکلات جدی مواجه ساخته است. سوموزا هم‌چنین در چند ماه آخر حکومت خود بیش از ۶۰۰ میلیون دلار از کشور خارج ساخت. به همین علت فشار ناشی از ارثیه شوم دیکتاتوری سوموزا نه تنها در ماههای آینده کاهش نخواهد یافت بلکه بیشتر نیز خواهد شد. ذخیره‌های مختلف کالاهای صنعتی، نیمه ساخته و مواد اولیه در آینده نزدیک به پایان می‌رسد. قرضه‌های خارجی که در حال حاضر به ۱/۳ میلیارد دلار میرسد فزونی خواهد یافت. امری که دشواریهای بیشتر را به دنبال دارد.

کمیته‌های دفاع غیر نظامی ضامن حفظ انقلاب

بازسازی نیکاراگوئه مستلزم محیطی سرشار از امنیت داخلی برای تمام اهالی است. محیطی که خطر ضد انقلاب در آن وجود نداشته باشد یا از میان برداشته شود. مسئولیت امنیت داخلی در حکومت جدید نیکاراگوئه با توماس بورگ است که به احتمال زیاد علاوه بر نفوذ زیاد بین ساندینیستها در بین مردم نیز از محبوبیت بسیار برخوردار است. وی تنها با زمانده از جمع بنیان‌گذاران "جبهه آزادیبخش ملی ساندینو" است. او وزیر جدید کشور در حکومت بازسازی ملی و عضو رهبری جبهه آزادیبخش ملی ساندینو است.

یکی از خبرنگاران روزنامه مکزیک *Oposición* در یکی از روزهای تعطیل و بدون قرار قبلی با توماس بورگ مصاحبه‌ای با وی انجام داد که بخشهایی از آن در اینجا از نظر خوانندگان میگذرد. اولین سؤال مربوط به تیراندازیهای شبانه در ماناگوا و شهرهای مهم دیگر است که احتمالا نشان از -

یک ضد انقلاب سازمان یافته دارد. تنها جوانبگوی توده‌ها

بورگ بدون اینکه محلی برای سوء تفاهم باقی بگذارد میگوید، "در عمل چند تن از افراد گارد ملی اینجا و آنجا برسه میزنند و شبها دست به کار میشوند. اما واقعیت این است که آنها وحشت زده و در نتیجه مخفی‌اند، زیرا نوعی ترور انقلابی خلق نیز وجود دارد. افراد گارد ملی بار گناهان سنگینی را به دوش دارند. احمق‌ترین آنها تصور میکنند که ما آنها را خواهیم کشت. آنها نمی‌دانند که در صورت تسلیم شدن کاری به آنها نداریم اما باید بدانند که اگر آنها را هنگام عملیات جنایت آمیزشان پیدا کنیم همان جا و بسرعت واکنش نشان خواهیم داد. همان طور که ما قبلا هم گفته ایم در پیروزی بلند نظر، اما در مبارزه سازش ناپذیریم."

پس از آن از او در مورد یک عمل ضد انقلابی مسلحانه و حمایت احتمالی حکومت‌های خارجی از آن - سؤال می‌شود. پاسخ او به این سؤال نیز جایی برای سوء تفاهم نمی‌گذارد: "در مورد حمایت احتمالی یک حکومت خارجی، ما هیچگونه مدرکی در دست نداریم. تنها بر اساس یک تصور هم نمیتوانیم اظهار نظر کنیم. ما دروغ نمی‌گوئیم، اغراق هم نمی‌کنیم. صحبت از کمک واحدهای مسلح ال سالوادور و گواتمالا به سوموزا زیاد بود. میدانیم چند تن از اهالی این کشورها نیز در کنار سوموزا جنگیده‌اند. ما همچنین میدانیم که کمکهای نظامی و تحویل اسلحه از جانب حکومت‌های این دو کشور در زمان سوموزا وجود داشت، ولی برای اثبات آن هیچ مدرکی در دست نداریم. ما باید این را بگوئیم چون صادق هستیم."

توماس بورگ در مورد امکان سازمان یافتن مجدد گارد ملی با تاکید می‌گوید: "گارد ملی به کلی از بین رفت. امکان کمترین نفوذی در کشور را ندارد. خبرنگار گفته او را قطع می‌کند: "شاید خطر از جانب کشورهای آمریکای مرکزی می‌باشد، جاییکه تعداد زیادی از افراد فراری گارد ملی در حال حاضر به سر می‌برند. آخر، صدها بلکه هزارها نظامی همراه با اسلحه و هواپیما به هندوراس، گواتمالا و السالوادور فرار کرده‌اند. "بورگ می‌گوید: "گوش کن برادر! ما به دنبال ایجاد روابط خوب با تمام کشورها هستیم. آنچه مربوط به کشورهای آمریکای مرکزی می‌شود، ما گامهای ضروری را در این زمینه برداشته ایم تا تجهیزات نظامی و سلاح‌های راکه به ما تعلق دارد به ما برگردانند. این امکاناتی است که ما در حال حاضر در اختیار داریم. در این راه نیز موفق خواهیم شد. ما که نمی‌توانیم به خاطر بازی گرفتن سلاح‌های خود به این کشورها اعلان جنگ بدهیم." پرسیده می‌شود: "مذاکره و بودلر (فرستاده) ویژه وزارت امور خارجه آمریکا (بازسازی ملی) به چه نتیجه‌ای رسید؟"

وزیر کشور پاسخ می‌دهد: "من با او صحبت نکردم. او پیشنهاد کرده بود که ما تعداد اعضاء حکومت خود را بیشتر کنیم، امری که ما نپذیرفتیم. زیرا این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم چه چیز در کشورمان انجام شود. بله، او پیشنهاد افزایش اعضاء حکومت را داد و ما آن را رد کردیم. ما را کمی تهدید کردند، ولی به آنها گفتیم که ما تنها در برابر خلق خود پاسخگو هستیم."

خلق مسلح خواهد ماند

ما هرگز حاضر نبوده و نیستیم از آنها یا دیگران شرایط را بپذیریم. سرزمین ما کشور آزادی است. این راهمه باید بدانند، حتی این آقای فلانی، اسمش چه بود؟ بودلر. اما از نوحی گذشته ما به او احترام می‌گذاریم. می‌تواند به نیکاراگوئه بیاید، ما از او استقبال خواهیم کرد. می‌توانیم با یکدیگر محبت کنیم، با نظرگاه‌های آشنا می‌شویم. اما در پایان این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم. این موضوع راهمه باید بدانند. از این گذشته این حق تمام ساکنان این سیاره است که در مورد کارهای ما اظهار نظر کنند. ما نیز از جانب خود موظفیم که گوش بدهیم. کسی چه می‌داند؟ شاید در این بین راهنمایی ارزنده‌ای به گوشمان بخورد.

بینید همین بودلر پیش از پیروزی، اندرز خوبی به ما داد. او اصرار داشت که با رفتن سوموزا یک رئیس جمهور موقت معین شود و قدرت دولت هم به شورای بازسازی ملی سپرده شود. این اندرز خوبی بود، یک اندرز بسیار عالی که هیچگونه مخالفتی با آن نداشتیم.

اما بعداً خواستند که سوموزا قدرت دولتی را مستقیماً به شورای بازسازی ملی بسپارد و ما از این پیشها دشمنان نیامد. آقای اورکا یوبا چند روز مانده در راهس کشور خدمت بزرگی به ما کرد. این مره‌به‌ما وقت کافی داد تا گارد ملی را در هم بکوبیم، کاری که از قبل در پیش داشتیم. از پیشنهاد دوم به این علت خوشمان نیامد که با بدست گرفتن حکومت ما موظف به رعایت آتش بس بودیم. به این ترتیب هرکسی در یست خود باقی می‌ماند و واحدهای گارد ملی که هنوز هم وجود داشتند و بال گردن ما می‌شدند، و این برخلاف خواست ما بود زیرا گارد ملی یک گروه بسیار فاسد بود. ما می‌خواستیم آنرا کاملاً از بین ببریم، و خوشختانه به منظور خودمان رسیدیم."

در پاسخ اینکه چه اقدامات مشخصی در حال حاضر برای تثبیت قدرت انجام می‌شود؟ بورگ می‌گوید:

"مسائلی هست که می‌توان به زبان آورد، مسائلی دیگری نیز هست که باید در مورد آنها سکوت کرد. در این مورد می‌توانم بگویم که ما در حال حاضر مشغول سازماندهی مجدد نیروهای مسلح خود برای آینده هستیم. هم‌اکنون سازماندهی نوین ستاد کل، فرماندهی و تقسیمات محلی و لجستیکی نیروهای جدید پیاده مورد مطالعه است. هم‌زمان با آن سازماندهی پلیس و ارگانهای امنیتی نوین انجام می‌گیرد. غیرنظامیان مسلح باقی خواهند ماند، اما زیر فرماندهی ارتش جدید "جبهه آزادیبخش ملی ساندینو" و به شکلی سازمان یافته‌تر."

در مورد کمیته‌های دفاع که از سپتامبر ۱۹۷۶ شروع به سازمان یافتن کرده‌اند، توماس بورگ آن را همچون تجسم اراده سازمان یافته خلق تعریف می‌کند. با چنان موقعیتی که ضروری‌ترین مشکلات را نیز باید حل کند و از دستاوردهای انقلاب به دفاع برخیزد. این بهترین نیروی دفاعی انقلاب است. بورگ در اینجا می‌گوید: "واقعاً نمی‌دانم توده‌ها چه شکل مشخص سازمانی خواهند گرفت، اما می‌دانم که مردم بسیار هشیارند و شکلی را خواهند یافت که همیشه در حال آماده باش بمانند. در این امر کمترین تردیدی نداریم. زمانی خواهد رسید که کمترین حرکتی برای ضد انقلاب بسیار دشوار خواهد بود چون حدود دو میلیون چشم همه جا مراقب او خواهد بود."

واقعیت این است که کمیته‌های دفاع غیر نظامی در تمام بخشهای نیکاراگوئه چندین برابر شده است. بسیاری از آنها خود را ساندینیست می‌نامند. هدف رهبران "جبهه آزادیبخش ساندینو" تشکیل کمیته دفاع غیر نظامی یا کمیته دفاع اجتماعی در تمام محله‌ها و خیابانهای شهرهای مختلف و تمام روستاها است.

در باره بازسازی کشور و موقعیت دولت جوان انقلابی، بورگ می‌گوید: "ما تازه شروع کرده ایم. هنوز سرگرم سازمان دادن خود هستیم. تصورش را نمی‌توان کرد با چه مسائل سخت و مشکلات پیچیده‌ای روبرو هستیم. سازمان دادن یک لشکر چریک بسیار ساده‌تر از سروسامان دادن به یک مجموعه صنعتی و یا یک نظام حکومتی است. مسئله در اینجا بر سر ساختن یک زیربنای جدید است. ما کمترین تجربه‌ای در این زمینه نداریم. ابتدا باید در جریان کار به تجربه اندوزی بپردازیم. ما مطمئن هستیم که مردم مسائل و مشکلاتی را که باید بی‌وقفه حل کنیم، درک خواهند کرد. این را می‌دانم که خط مشی دولت و نیز روابط جدید اجتماعی آنچنان خواهند بود که هر نوع امتیاز از بین خواهد رفت. این امر در مورد بستگان صاحب منصبان نیز صادق است. این حقیقتی است که هرکس است که به مشکل او مانند مشکلات دیگران توجه شود."

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که گروههای غیر "جبهه آزادیبخش ملی ساندینو" بر اساس تجربه و امکاناتی که در حال حاضر در حکومت دارند می‌توانند رژیم سرمایه‌داری را با شیوه سوسیال دموکراسی برقرار سازند. خبرنگار نظربورگ را در این مورد جویا می‌شود. رهبر چریکها لبخندزنان با قاطعیت می‌گوید: "در این کشور سوسیال دموکراسی مستقر نخواهد شد. ما در کشور خود اشکال جدیدی از زندگی بوجود خواهیم آورد. فکر نمی‌کنم این اشکال با سوسیال دموکراسی دمساز باشد. برنامه‌های که ما در پیش گرفته‌ایم نمونه ویژه‌ای است بقیه در صفحه ۷

دیالکتیک اقتصاد و سیاست در شرایط رشد غیر سرمایه داری

کشورها و خلقهایی که در مدارج مختلف رشد اجتماعی قرار دارند، شکل بندی (فرم‌اسیون) اجتماعی- اقتصادی پیشرفته - تر تا نیز قابل ملاحظه‌ای روی اجتماعات عقب مانده می‌گذارد و چشم انداز تاریخی شان را معین می‌کند. براین اساس، خلقهایی که به این یا آن دلیل "عقب مانده" هستند، مستعدند به جریان عمومی رشد که بر اساس شکل بندی نمونه، عالی تر معین می‌شود، کشانده شوند و به مرحله‌هایی گام نهند که آنگاه تندی را دنبال می‌کنند. آنها حتی در شرایط معین می‌توانند از برخی از این مرحله‌ها دوری جویند. بر اساس این ترمین مارکس و انگلس عقیده داشتند که کشورهای عقب مانده می‌توانند با حذف مرحله سرمایه داری به سویالیسم گام نهند.

لنین در تدوین تئوری راه رشد غیر سرمایه داری سهم عظیمی داشته است. او با توجه به ویژگی‌های عصر جدید تاریخی که مشخصه آن آغاز انقلاب جهانی سوسیالیستی است، استنتاج می‌رساند که دارای اهمیت عظیم اصولی است طبق این استنتاج "کشورهای عقب مانده می‌توانند با اجتناب از مرحله سرمایه داری به رژیم شوروی گام نهند و سپس با گذر از مراحل معین رشد به کمونیسم برسند".

آنچه که یکی از مهم ترین خطوط مشخص کشورهای رهایی یافته را تشکیل می‌دهد، این است که علیرغم دوره بالسنسبه طولانی استثمار استعماری، ساختارهای اقتصادی محلی در این کشورها بطور اساسی زیروروشده و مناسبات سرمایه داری در آنها ریشه‌های بسیار عمیق ندوانیده است. بدست آوردن ارزش اضافی در این کشورها از مجرای اجبار فوق اقتصادی انجام می‌گرفت و همین امر توانست مناسبات سرمایه داری را در مستعمرات بی آنکه خیلی پیش برود، گسترش دهد.

رشد غیر سرمایه داری مرحله ویژه‌ای در زندگی خلقهاست که در آن مناسبات پیش از سرمایه داری یا مناسبات نابالغ سرمایه داری فرما نروائی دارند و هنوز شرایط عینی و ذهنی پیشرفت در راه سوسیالیسم وجود نیامده است. هدفی که برای این مرحله تعیین می‌شود، عبارت است از ایجاد فوری ممکن ترین شرایط مسا عد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک از راههای انقلابی برای ساختمان سوسیالیسم است. در جریان دگرگونی‌های ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و ضد سرمایه داری که مضمون اساسی راه غیر سرمایه داری را تشکیل می‌دهد، رشد سرمایه داری در کشورهای عقب مانده جلوگیری یا متوقف می‌شود و با "کنار زدن" سرمایه داری شرایط لازم برای ساختمان سوسیالیسم فراهم می‌آید.

یک سؤال مطرح می‌گردد: آیا ممکن است از پایه اقتصادی پیش از سرمایه داری عناصر ضروری سوسیالیستی مانند حزب مارکسیستی - لنینیستی و ایدئولوژی سوسیالیسم علمی بتراود؟ به بیان دیگر، آیا مقدم دانستن سیاست بر اقتصاد در شرایط مشکلی از پیشرفت اجتماعی

نابسامانی زندگی شهرها

به خانه یا آپارتمان "فروشی" یا "آجاره‌ای" است. کرایه ماهیانه یک آپارتمان در حومه شهر ۱۶۰۰۰ لیر است. طبق آمار معلوم شد که ۶۰۰۰۰ آپارتمان خالی در پایتخت وجود دارد. در بریتانیا یکبیر، جمهوری فدرال آلمان، ژاپن و کشورهای دیگر سرمایه داری وضع به همین منوال است. مثلاً در توکیو، اکثریت ژاپنی‌های متوسط در حومه و گاه در مسافتی برابر با بیشتر از ۵۰ کیلومتری مرکز شهر زندگی می‌کنند. خانه‌های آنها عموماً بی بهره از وسائل ابتدایی راحتی چون لوله کشی آب و برق است. آپارتمان‌های راحت، حتی اگر فاقد شرفا باشند به قیمت خون آدمی است. از هر پنج ساکن چهار تا ایشان در شرایط ناراحت بسر می‌برند.

بحران شهری شهرهای بزرگ کشورهای در راه رشد و قبل از همه پایتخت‌های آنها را تهدید می‌کند. نزدیک به یک میلیون سکنه ریودوژانیرو (یک پنجم جمعیت شهر) در حلبی آبادها و کلبه‌های مخروبه زندگی می‌کنند. تعداد اینان دائم فزونی می‌یابد. اگر در ۱۹۵۰ - ۷/۵ درصد سکنه شهر ریودرخانه‌های حلبی زندگی می‌کردند، امروز ۲۵ درصد جمعیت شهر در این نوع خانه‌ها بسر می‌برند.

در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از این نوع حلبی آبادها فراوان دیده می‌شود. حلبی آبادها

چون راه رشد غیر سرمایه داری نمودی از اراده گرافی (ولونتاریسم) نیست؟ فلسفه علمی متکی بر این تئوری است که پایه اقتصادی - بنیانه عامل قاطع زندگی اجتماعی - ساختار دولتی، سیاسی و ایدئولوژیک متناسب با ماهیتش و با وجود می‌آورد. اما در حالت مورد نظر، در شرایطی که اکنون کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی در آن قرار دارند، این روند در اوضاع و احوال "کاملاً سترون" بلکه در نقطه عطف تاریخ بشریت جریان می‌یابد. در دورانی که جهان به عرصه مبارزه - تنید دو سیستم متضاد بدل شده و خلقهای "عقب مانده" در چهار راه عظیم تاریخی و در تقاطع گرایش‌های قاطع روند تاریخی که نمایشگر گذار بشریت از سرمایه داری (و مناسبات پیش از سرمایه داری) به سویالیسم است، قرار دارند. در شرایطی که دو سیستم متضاد اجتماعی "سرمایه داری و سوسیالیسم" در گیر نبرد سخت تن به تنی هستند اجتماعات عقب مانده ناگزیر به مبارزه و بالمال به روند تاثیر متقابل ساختارهای اجتماعی شان با سیستم جهانی کشیده می‌شوند. مخصوصاً این تاثیر متقابل با سوسیالیسم جهانی (و بطور کلی با جنبش انقلابی جهانی) اهمیت استثنائی دارد. بدین معنا که تاثیر متقابل مورد بحث به پیدایش عناصر روبنائی سوسیالیستی و در جای نخست به پیدایش ایدئولوژی سوسیالیسم علمی و جزئی که فعالیت‌های وی مبتنی به اصول مارکسیسم - لنینیسم است کمک می‌کند.

در عین حال، روبنائی جدید سیاسی و ایدئولوژیک نه تنها تحت تاثیر سیستم‌های متضاد اجتماعی که آنرا به مدار رشد خود می‌کشند، بلکه همچنین در نتیجه مبارزه درونی اجتماعی که تضادهای ساختارهای متفاوت اقتصادی و نیروهای برخاسته از آنرا به قلمرو روبنا منتقل می‌سازند پدید آمده و گسترش می‌یابد. و این دقیقاً آن چیزی است که بدعت این روبنائی جدید و گاه اختلاط بی قاعده، عام فردو یگانه را معین می‌سازد.

قدرت سیاسی یک در طول دگرگونی انقلابی جامعه پیش از سرمایه داری برقرار می‌شود، بدون اجرای دگرگونی‌های متناسب در اقتصاد و کمک به شکل بندی پایه زیربنا اقتصادی نمی‌تواند استحکام یابد. این یک به نوبه خود تا ثیر قابل ملاحظه‌ای در روند پیدایش این یا آن نوع روابط اجتماعی می‌گذارد.

بنابراین می‌بینیم که قدرت سیاسی به مثابه "اهرم مهم انقلاب اقتصادی عمل می‌کند. در کشورهای در راه رشد، تجدید سازمان بنیادی ساختار اقتصادی - اجتماعی نه چندان از "پایه"، یعنی نیروهای مولده، بلکه از "بالا" برانگیخته می‌شود، یعنی این برانگیختگی از روبناست (در اکثریت این کشورها نیروهای مولده هنوز به سطح رشدی نرسیده اند که در آن مناسبات تولیدی به ترمیزی برای آنها بدل شوند). روبنا و درجای نخست طبقه زنجیرهای سیاسی و ایدئولوژیک آن روی پایه اقتصادی اثر می‌گذارد تا رشد آنرا در جهت دلخواه هدایت کند.

هدف اقتصادی راه غیر سرمایه داری بوجهود آوردن ساختارهای شایسته، غیر سرمایه داری در بطن جامعه چند ساختار ریبرای تدارک پایه عینی مناسبات نوین اجتماعی

به هم با حلبی، تخته و سایر وسایل اسقاط ساخته شده. در هر یک از این اطافک‌ها یک خانواده هفت الی هشت نفری زندگی می‌کند.

در سالهای اخیر افزایش خانه‌های محقر در پایتخت‌ها و سایر شهرها دامنه مخاطره انگیزی پیدا کرده است. توده‌های عظیم دهقانان بی زمین و زهستی قشده، بیکاران سایر شهرها و مناطقی برای یافتن کار و سیر کردن شکم خود به شهرهای بزرگ و مخصوصاً پایتختها هجوم می‌آورند و ناگزیرند در حلبی آبادها سرپناهی برای خود تهیه نمایند.

بحران مسکن در شهرهای کشورهای سرمایه داری باعث اوج سوداگری روی زمین‌های شهری شده است. در سالهای اخیر، بهای زمین در پایتخت ژاپن تقریباً صدبار افزایش یافت. در شهرهای آلمان غربی در فاصله دهه ۱۹۶۰-۱۹۷۰ مالکان زمین در نتیجه افزایش قیمت زمین بالغ بر ۵۰ میلیارد مارک به جیب زدند. در فرانسه قیمت هبر متر مربع زمین ۴۵ تا ۵۰ درصد افزایش یافت.

در کشورهای در راه رشد همین روند ادامه داشته است. به عنوان نمونه در ایران پیش از انقلاب بهای زمین در ده سال اخیر بطور متوسط ۴۰۰ الی ۵۰۰ بار افزایش یافت.

بحران شهرها در جهان سرمایه داری ذاتی نظام سرمایه داری است. برای حل این بحران راهی جز نابود کردن نظام سرمایه داری وجود ندارد.

یا گذاری است که مرحله‌ای در راه سوسیالیسم است. مخصوصاً مسئله عبارت از شکل بندی ساختارهای اقتصادی - دولتی و تعاونی - با گرایش سوسیالیستی است. بدین منظور، تولید خصوصی سرمایه داری و تولید خرده پیاوسط دولتی تنظیم می‌شود که وظیفه آن پی ریزی اقتصاد جامعه نوین و گرد آوردن تدریجی عناصر لازم برای سوسیالیستی کردن تولید است.

این واقعیت که همه کشورهای رهایی یافته ساختارهای اقتصادی اجتماعی بسیار مشابهی دارند، وظیفه کسانی را که می‌کوشند کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی را به عنوان گروهی از کشورهای ویژه معرفی نمایند، فوق العاده دشوار می‌سازد. نه تنها در این گروه، بلکه همچنین در بسیاری از کشورهای در راه رشد منظور تا مین حاکمیت قطعی بر ثروت‌های طبیعی ملی، محروم مالکیت ارضی و خلع ید از سرمایه خارجی ملاحظه می‌شود. در این کشورها به رشد صنعت در چارچوب بخش دولتی تکیه می‌شود و در زمینه تربیت کادرهای ملی کوشش بعمل می‌آید. این امر از آنجائیکه می‌شود که در مرحله کنونی برای همه کشورهای رهایی یافته مسئله مشترکی مطرح است و آن چیره شدن بر عقب ماندگی اقتصادی و تا مین پیشرفت سریع اقتصادی است. همانندی مسئله منشاء تشابه راههای مفروض است.

این واقعیت بیانگر آن است که همه رژیم‌ها مستقل از سمت گیری اجتماعی - سیاسی شان در فکر از میان برداشتن ضعف تاریخی نهادهای محلی هستند و در راه ایجاد بخش دولتی در اقتصادشان به تلاش درآمده‌اند. شرایط عینی (ضعف نیروهای مولده و پایه مادی و فنی، ناچیز بودن انباشت‌های داخلی، سطح نازل رشد بورژوازی ملی وغیره) نشان می‌دهند که دولت در این کشورها یگانه نیروی واقعی و شایسته در انباشت منابع موجود در مقیاس ملی برای تا مین نیازهای رشد اجتماعی - اقتصادی است. بنا بر این، بخش دولتی عنصر مکمل ساختار اقتصادی کشورهای رهایی یافته است، هر چند در آخرین تحلیل موسسه دولتی در کشورهای دارای سمت گیری سرمایه داری تابع منافع خصوصی است.

کشورهایی که این یا آن سمت گیری را انتخاب می‌کنند و در استفاده از موسسات خصوصی و سرمایه خارجی خود را دینفع می‌دانند، می‌کوشند منابع مربوط به کمک مالی خارجی را توسعه دهند، و با پدید آمدن رشد که اختلاف در شکل برخوردشان با موضوع جستجوی منابع غالباً منوط به حاد بودن مسئله تهیه سرمایه است.

همچنین می‌توان برخی تشابه بین کشورهای دارای سمت گیری سرمایه داری و سوسیالیستی را در تعدادی از جنبه‌های دیگر رشد اقتصادی ملاحظه نمود.

واقعیت این است که در هر دو گروه از کشورهای عناصر برنامه ریزی، تهیه، سیاهه اموال، دارائی‌ها و غیره معمول می‌گردد. با وجود این اختلافات موجود بین این کشورها طی زمان افزایش می‌یابد و بیش از پیش روشن تر به رابطه اصولی متفاوتی که بین آنها به شکل‌های متفاوت فعالیت اقتصادی و همچنین دورنماهای نهائی شان ربط می‌یابد، توجه می‌شود.

بقیه از شماره پیش ترجمه: اپویا

مرحله کنونی در جنبش‌های بخش ملی اعراب امید نیروهای ترقیخواه

کمونیست‌های شرق عربی تاکید می‌کنند عامل مهمی که به امر مقاومت در برابر مشی امپریالیستی کمک می‌کند مکرراتیزه کردن زندگی اجتماعی در کشورهای عربی، اتکله به توده‌های وسیع خلق و برانگیختن اقدامات توده‌ای زحمتکشان علیه امپریالیسم و ارتجاع در منطقه بطور کلی در کشورهای منفرد می‌باشد. این مبارزات باید با مبارزه ضد امپریالیستی جهانی هماهنگ شود.

آنچه در این رابطه اهمیت زیادی دارد تحکیم همبستگی خلق‌های عرب یا اردوگاه سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد شوروی است. اتحاد شوروی یک مشی سیاسی اصولی مبنی بر حل عادلانه و همه جانبه مسئله خاور-میانه، از جمله خروج کامل نیروهای اسرائیلی از سرزمینهای اشغالی اعراب در ۱۹۶۷، و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و تشکیل دولت مستقل فلسطینی، دفاع می‌کند. وحدت تمام گردانهای روند انقلابی جهانی به روزی خلقهای عرب را بر امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع تسهیل خواهد کرد.

یادداشت:

تجاوز چین به ویتنام

محت این نظرنامه است. این ناسیونالیسم سوداگی این توسعه طلبی ابرقدرت مآبانه ناشی از آزادی غرور آمیز فرمانروایی بر آسیای جنوب شرقی و آقایی بر جهان است، بطور اتفاق حاصل نشده است بلکه سرچشمه آن در زمینه های ایدئولوژیک بسیار رکهن و اوضاع تاریخی - اجتماعی چین پدیدار می شود.

چین باستان یکی از مهمترین مراکز تمدن جهان بود. چین، از سه قرن پیش از تولد مسیح تا قرن نوزدهم مقتدرترین امپراطوری آسیا به شمار می آید و از لحاظ فرهنگ و قدرت مادی بر مراتب از همسایگانش برتر بود. پس از آن نیز سلسله شاهان چین به گسترش فرمانروایی خود کوشیدند و در این راه سرزمین های وسیعی را به زیر سلطه درآوردند و بسیاری از اقوام صاحب فرهنگ اما کم نفوس تر را به درون دستگاه فرهنگی اجتماعی خاقانی چین فروکشیدند. دولت خاقانی نام امپراطوری میانه را بر خود داشت، شاید بدان جهت که خود را مرکز جهان می پنداشت. چینی ها به سایر مللی که به نژاد آنها تعلق نداشتند به چشم وحشی و بی تمدن می نگریستند.

حزب کمونیست چین، برخاسته از طبقه کارگری کم بنیه و قلیل و غوطه ور در اقیانوس ازمدها میلیون دهقان و بغلاوه در طول مدت مدیدی (۱۹۲۷-۱۹۴۹) پس رانده شده به روستاها و بریده از شهروندی خارج چگونه می توانست از سلطه اندیشه های سنتی رهائی یابد؟ در واقع نیز صفوف حزب در مبارزات سختی که به طور مداوم بین پیروان مارکسیسم - لنینیسم و عناصر ناسیونالیست افراطی جریان داشت از هم می پاشید. طی مدت مدیدی عناصر سلطه جوی رهبری حزب به ملاحظه الزامات حزب نمی توانستند برنامه خود را اجرا کنند. رهبران پکن در سالهای اول تاسیس جمهوری دموکراتیک خلق چین مجبور بودند در مقابل چانگ - کای - چنگ و بخصوص سیاست محاصره نظامی آمریکا که عبارت بود از ایجاد پایگاه های متعدد به دور چین و متعهد کردن بسیاری از کشورهای آسیای در قرار دادهای دویا چند جانبه نظامی ایستادگی کنند. بدین جهت و نیز با توجه به اقتصاد عقب مانده کشور، رهبران پکن به اتحاد شوروی روی می آوردند و برای بنای سوسیالیسم تقاضای کمک می کردند. نیروهای مارکسیست - لنینیست درون حزب در این زمینه نقش مؤثری ایفا کردند.

چین بر اثر کمکهای همه جانبه شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی توانست اولین برنامه پنج ساله خود را با موفقیت بنیادین رساند و پیروزی های چشمگیری در همه زمینه ها کسب نماید. در همین دوره پکن به منظور ازم گسیختن محاصره نظامی آمریکا فعالیت دیپلماتیک گسترده ای را آغاز کرد تا دوستی و تفاهم کشورهای جنوب شرقی و جنوب آسیا را بدست آورد. مقاله نامه های با مضمون همزیستی مسالمت آمیز با برمه، هندوستان، سیلان (سریلانکا) اندونزی و دیگران امضا شد با این هدف که منطقه صلح آمیزی در مرزهای جنوبی کشور ایجاد گردد. در این زمان سیاست کلی چین با هستی عمومی نیروهای انقلابی یعنی حفظ صلح و ایجاد همبستگی و یگانگی در مقابل استعمار و امپریالیسم، هم آهنگ بود. به این سبب چین بخصوص پس از کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵ در میان کشورهای آفریقا و آسیا و به طور کلی در دنیا از اعتبار و حیثیت چشم گیری برخوردار گردید.

اما اولین موفقیت های اقتصادی و این افزایش حیثیت بین المللی، غرور خاقان مسلکان جهان خوار را در درون رهبری چین بیدار کرد. این ها تکمیل بنای سوسیالیسم را فدای ابرقدرت شدن خود کردند. و ما می بینیم که هشتمین کنگره حزب کمونیست چین در قطع نامه خود اشارات هشدار دهنده ای را در این زمینه اظهار می دارد:

"گرایش های توسعه طلبانه و ابر قدرت مآبانه به صورت فطری جدی درخواهد آمد، اگر که راه بر آن سد نشود".

عناصر جهان خوار در اجلاس ماه مه ۱۹۵۸ کمیته مرکز ایرادات خود را به قطعنامه هشتمین کنگره حزب علم کردند. آنها به سرعت از پیروزی های برنامه پنج ساله اول خط مشی جدیدی را ارائه دادند که برنامه بر جنجال "جهش بزرگ به پیش" و "ایجاد کمون های نو ده ای" از آن جمله بود. و در عین حال طلب کمک را

از کشورهای سوسیالیستی ادامه دادند زیرا که تجربیات آنان را هنوز تا مدتی ضرور می دانستند. همانطور که خود مائو به تاکید می گفت هدف "این خط مشی تکاملی که اختصاصا از آن ما است" تحقق بخشیدن به خواب های خوشی بود که او در اجلاس کمیته مرکزی در بیستم ژانویه ۱۹۵۶ علنی کرده بود:

"ما باید در تمام آنچه که به فرهنگ و علوم و تکامل صنعتی مربوط است در جهان کشوری پیش آهنگ بشویم... بدون هیچ تردیدی ظرف چند دهه آینده ما مقتدرتر - بین کشور جهان خواهیم بود. چین نه تنها باید مرکز سیاسی جهان باشد بلکه همچنین مرکز نظامی و فنی و نظایر آن نیز...".

اما بلافاصله در همان سالهای بعد این "خط مشی" مبتدیانه که قانونمندی های سوسیالیسم علمی را به تمسخر گرفته بود و ایدئولوژی دهقانی در ضمیر آن به چشم می خورد اقتصاد چین را به لب پرتگاه ورشکستگی کشانید. این وضع، چنان که کنفرانس ۱۹۵۹ لو- شان شاهد آن است، جنگ عظیمی را بین خط مشی های متضاد برانگیخت. در سالهای پس از آن که آشفتگی مطلقا بر صحنه سیاسی چین حکمفرما بود، رهبران پکن به امید رهایی از جنگ های داخلی خود کوشیدند صفوف حزب را به کمک سیاست خارجی وحدت بخشند، - سیاستی که در پس جمله پردازی های فوق انقلابی پنهان بود، اما تمام اوصاف جهان خوار را بر خود داشت. رهبران پکن در حالیکه قصد تصاحب رهبری جنبش انقلابی جهان را در اندیشه داشتند شروع کردند به انتقاد از حزب کمونیست اتحاد شوروی. این درست در زمانی بود که جنبش انقلابی جهان، به خصوص در شکل جنبش های رهایی بخش ملی در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین با نیروی عظیمی رو به تکامل می رفت. این درست در همان زمانی بود که ایالات متحده آمریکا از پی پی - روزی انقلاب کوبا (۱۹۵۹) و گسترش عمومی قیام ویتنام (۱۹۵۹-۶۰) گرفتار یک بحران عمومی استراتژیکی شده بود و به سبب تساوی قدرت اتمی با شوروی راهی جز گردن نهادن به تشنج زدایی نداشت.

در اواخر سال ۱۹۶۲ دهمین اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در مسئله نقش جنبش های رهایی بخش ملی خط مشی خاصی اختیار کرد و از جمله ادعای خود را بر رهبری این جنبش ها اعلام نمود. رهبری چین با بر حسب "ضدیت با امپریالیسم و ضدیت با رویزیونیسم" و با توسل به تشبیهات گوناگون، خود را به میدان جنگ لگام گسیخته ای با احزاب کمونیستی و سازمان های توده ای جهان سوم و بخصوص آسیا انداخت تا نیروی های انقلابی را به دور چین به عنوان "کانون" جمع کند و اردوگاه سوسیالیستی را ازم بپاشد.

در چهاردهم ژوئن ۱۹۶۳ پکن قطعنامه های خود را "در باره خطوط کلی جنبش کمونیستی جهانی" انتشار داد که در آن سهم تعیین کننده اردوگاه سوسیالیستی در تکامل بشریت را که در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری جهان در ۱۹۶۰ به اتفاق آراء تأیید شده بود، منکر می شد.

قطعنامه های فوق با تعمیم نظریه چینی "محاصره شهر از طریق روستاها" در مقیاس جهانی به تاکید این مطلب می پرداختند که نواحی عظیم آسیا، آفریقا و امریکای لاتین همان مناطقی هستند که تضادهای دوران ما در آنجا با هم تلاقی می کنند. این مناطق سست ترین حلقه زنجیر در دستگاه سلطه امپریالیسم هستند. در این مناطق از جهان است که طوفان انقلابی در حال حاضر امپریالیسم را مستقیما می کوبد. بنابراین "جنبش کارگری جهان به مفهوم خاص آن احتمالا هم با تمرکز تمام نیروها، متوجه مبارزات انقلابی خلق های این مناطق خواهد بود که اکثریت غالب جمعیت جهان را تشکیل می دهند".

از همان زمان رهبران چین شروع کردند به عملی ساختن تمایلات توسعه طلبانه خود. آنها ادعای تملک سرزمین هایی را کردند که بر اساس "تبعات تاریخی شان به آنها تعلق داشت. همه می دانند که در سال ۱۹۵۴، یعنی فقط ۵ سال پس از تاسیس جمهوری خلق چین، کتابی در مدارس چین پخش شد که حاوی این ادعا بود که سرزمین چین شامل تقریبا نصف آسیا بوده است از جمله قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان شوروی تا مغولستان، کره، ویتنام و تعدادی کشورهای دیگر و نیز مجمع الجزایر ژاپنی ریو-کیو به چین تعلق داشته است. چین از سال ۱۹۶۲ به بعد با چند همسایه خود از جمله

هندوستان، برمه و اتحاد شوروی، برخوردهای مضرری داشته است.

چین از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ دستخوش "انقلاب فرهنگی پرولتری" گردید و این بهانه ای شد برای پاکسازی های شدید تر داخلی. جنبه خارجی این "انقلاب" از اقداماتی آشکار می شد که هدفشان تضعیف وحدت در جنبش بین المللی کمونیستی و اجرای بی پرده سیاست ناسیونالیستی افراطی همراه با گرایش های ابرقدرت مآبانه و جهان خوارانه بود.

از آن زمان تا کنون ضدیت با شوروی یکی از اصول سیاست خارجی رهبران چین شده است. رجال پکن به این بسنده نکرده اند که آشکارا تمایلات ناسیونالیستی افراطی را در کشورهای آفریقای و آسیایی و کشورهای خاورمیانه تقویت کنند، بلکه از قیام هایی که دولت ها در چند کشور آسیای جنوب شرقی انجام می شد پشتیبانی کردند و با صدور فعالیت "گارد های سرخ" بی شرمانه به حاکمیت ملی این کشورها تجاوز کردند، سیل نشریات خود را به کشورهای همسایه سرازیر داشتند که در آنها با جمله پردازیهای چپ افراطی اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کمونیستی را مورد هجوم قرار می دادند. آنها جنجال عظیمی پیرامون "پیروزیهای" انقلاب فرهنگی به راه انداختند اما در واقع حیثیت رجال پکن در داخل و خارج به سرعت رو به کاهش می رفت. هرج و مرج در همه جا می گرفت. تولیدات صنعتی و کشاورزی به سطح سال ۱۹۵۷ که خود بدترین سال بود، سقوط کرد و این در حالی بود که جمعیت چین سالی ۱۰ میلیون نفر افزوده می شد و بودجه نظامی ۴۰٪ بودجه ملی را می بلعید. در چنین زمینه تاریخی بود که حزب کمونیست چین نهمین اجلاس کنگره حزب را در آوریل ۱۹۶۹ تشکیل داد. رجال پکن در مصوبات این کنگره اتحاد شوروی را رسماً دشمن چین قلمداد کردند و برای اولین بار خواستار اخراج شوروی از اردوگاه سوسیالیسم شدند. هم زمان با این تغییر عمیق در سیاست خارجی چین که کار را به جایی رسانید که در مارس ۱۹۶۹ بین شوروی و چین یک برخورد مرزی به وجود آمد، نیکسون رئیس جمهور ایالات متحده گردید. نیکسون و کیسینجر درست متوجه شدند که چین حاضر است در جهت ایجاد وحدتی بر ضد شوروی و جنبش انقلابی جهان با آنها وارد مذاکره شود.

رجال پکن فعالیت لجام گسیخته خود را تحت نام "جبهه مبارزه با سلطه جویی"، یعنی مبارزه با شوروی، وسعت می بخشیدند و در کشورهای آفریقای و خاورمیانه و سایر کشورهای در حال رشد تلاش های تب آلودی می کردند. آنها در چارچوب استراتژی جدید، نمایندگی های سیاسی خود را در خارج توسعه دادند و به کمک های اقتصادی و فرهنگی و نیز نظامی خود افزودند.

رهبران چین، از آنجا که ایالات متحده هنوز در جنگ با ویتنام مشغول بود، اجباراً به تبلیغات ضد امریکایی خود ادامه می دادند تا مگر حسن نظر نیروهای مترقی جهان را به خود جلب کنند. اما چنانکه یکی از ناظران اشاره کرده است "هیچ گونه دلیل سیاسی یا ایدئولوژیکی برای چین وجود نداشت که در موضع ضد امریکایی خود پافشاری کند و فرصت موجود را برای حل مسائل خاص خود از جمله تایوان، ژاپن عضویت در سازمان ملل از دست بدهد".

پس از یک سلسله تشریفات ابراز حسن نیت در سال های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ نزدیکی بین چین و ایالات متحده صورت گرفت، که با اشاره به دیدار تیم پینگ پونگ از آمریکا در پکن (بهار ۱۹۷۱) به دیپلماسی پینگ پونگ مشهور شد. در همان سال کیسینجر به طور پنهانی به پکن رفت تا مقدمات سفر نیکسون را به چین فراهم آورد. بالاخره روابط نا-میمون آمریکا و چین با امضای "اعلامیه مشترک شانگهای" در فوریه ۱۹۷۲ توسط عالیترین مقامات جمهوری خلق چین سندیت یافت. امضای این اعلامیه مشترک و سپس واگذاری عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و نماینده جمهوری خلق چین رسماً دوره جدیدی را در روابط چین و آمریکا گشود که در آن استراتژی ضد انقلابی رجال پکن و واشنگتن (در مقابل با اردوگاه سوسیالیستی و جنبش های رهایی بخش ملی) می بایست هماهنگ گردد. ادا مه دارد

Jay Taylor, China and South East Asia... New York 1976 P. 63

بقیه: مشکل جهانی تغذیه.....

یک میلیارد بود و هشتاد سال بعد (۱۹۳۰) دو میلیارد و پس از سی سال (۱۹۶۰) سه میلیارد و تنها پانزده سال بعد، یعنی در ۱۹۷۵ به چهار میلیارد رسید و نرخ متوسط رشد سالانه به ۱٫۹ درصد افزایش یافت. این نرخ متوسط رشد سالانه در نیمه دوم دهه هفتاد تا اندازه‌ای کاهش یافت و این امر را باید نشانه مرحله تازه‌ای در روند افزایش جمعیت دانست که در آن آهنگ رشد جمعیت کندتر شده احتمالاً به سطح ثابتی تنزل خواهد یافت. با این همه، افزایش مداوم جمعیت کنونی جهان که در نیمه سال ۱۹۷۷ به چهار میلیارد و دو سیست و چهارده میلیون رسید، و نیز رقم هنگفت رشد مطلق جمعیت زمین که هر ساله به اندازه جمعیت کشوری مانند بنگلادش (۸۰ میلیون) بر آن افزوده می‌شود، نیاز به مواد غذایی را به میزان غول‌آسایی بالا میبرد. این نیاز به مواد غذایی در اثر افزایش رفاه و بهبود کیفی تغذیه، به ویژه افزایش مصرف گوشت و ماهی در بسیاری از کشورها باز رو به ازدیاد می‌نهد. از آنجا که پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۰۰ میلادی جمعیت زمین به حدود ۶ میلیارد نفر برسد، تقاضا برای مواد غذایی فزونی خواهد یافت و منابع طبیعی جهان را که پایگاه مادی تولید مواد غذایی است سخت زیر فشار خواهد گذاشت.

در حالی که امروزه بیش از یک میلیارد انسان دچار گرسنگی مزمن و بدی تغذیه هستند، آیا کره زمین قادر به تغذیه نسلهای آینده بشر خواهد بود؟ مسئله از میان برداشتن گرسنگی و برآوردن نیاز مندیهای غذایی بشر که از نظر کمی و کیفی در تضاد است بیش از پیش جنبه فوریت به خود می‌گیرد و توجه دانشمندان و عامه مردم را به صورت گسترده تری جلب می‌کند.

امروزه مطبوعات غربی مسئله مواد غذایی را در رابطه با جمعیت زمین غالباً به صورت پیش‌بینی - های بدبینانه در باره خطر قحطی در سراسر جهان مطرح می‌کنند آنها از یک فاجعه سراسری در نتیجه ته کشیدن اجتناب ناپذیر ذخایر طبیعی زمین بر اثر فشار افزایش جمعیت خبر می‌دهند و تعبیرهایی چون "بمب جمعیت" به قیاس "بمب اتم" به کار می‌برند. برخی مطبوعات علمی بورژوازی نه تنها قحطی در سطح جهانی را امری اجتناب ناپذیر وانمود می‌کنند، بلکه حتی به پیشگویی تاریخ دقیق بروز این فاجعه می‌پردازند. چنین کاری برای نخستین بار در سال ۱۹۶۰ از سوی گروهی از دانشمندان غربی صورت گرفت که درست روز ۱۳ نوامبر سال ۲۰۲۶ میلادی را روز محو کامل بشر اعلام کردند. به دنبال آن، دانشمندان دیگر غربی نیز به چنین پیشگویی‌های تیره و تاری پرداختند و تاریخ زوال بشریت را جلوتر هم آوردند. مثلاً پل ارلیچ، زیست‌شناس آمریکایی، گفته است که جنگ برای تامین غذای بشر از هم اکنون با شکست روبرو شده است و زمین تا سال ۱۹۹۰ خالی از سکنه خواهد شد. برخی دیگر فاجعه جهانی ناشی از تضاد میان محدودیت منابع طبیعی در دسترس از یک سو و نرخ فزاینده و وسعت دامنه استفاده از آنها را از سوی دیگر برای تاریخ دورتری، یعنی نیمه قرن بیست و یکم، پیش‌بینی می‌کنند.

یک چنین نظریه‌های بدبینانه بر اساس تئوری شبه علمی و ارتجاعی جمعیت که در پایان قرن هجدهم به وسیله کشیش انگلیسی تامس مالتوس Thomas Malthus ارائه شده بود، بنا شده است.

طبق نظر مالتوس "گرایش ثابت زندگی حیوانات بر آن است که فراتر از خوراکی که طبیعت برایشان فراهم کرده است تکثیر شوند". نظریه‌های اصلاح شده امروزی مالتوس در زمینه علوم اجتماعی بورژوازی اشتباهات اساسی این تئوری ارتجاعی را حفظ کرده اند. و پیش از همه معتقد به نقش تعیین کننده افزایش جمعیت که به عنوان یک فرایند زیستی و مستقل از پدیده اجتماعی، در رشد جامعه می‌باشند. بدین سان، اندیشه مالتوسی همچنان در راستای خواست بورژوازی کار می‌کند، یعنی برای مسئله فقر و گرسنگی توده‌های مردم علتی طبیعی و غیرطبیقاتی می‌تراشد و آن را نتیجه کمبود مواد غذایی و میزان فزون از حد ولادت اعلام می‌دارد و می‌کوشد تا توجه جامعه را از منابع طبیعی و طبقاتی ضد امپریالیستی به سوی اقداماتی برای کاهش دادن رشد جمعیت معطوف سازد. پیروان جدید مالتوس "برنامه ریزی خانواده" را علاج همه دردهای اجتماعی می‌شمارند. این هواداران جدید مالتوس کوشش دارند که با تعبیر خودسرانه‌ای که برای پدیده‌های رشد سریع جمعیت و بدتر شدن وضع تغذیه در کشورهای روبه رشد می‌تراشند جان تازه‌ای به تئوری فرسوده مالتوس بدمند. آنان گسترش گرسنگی و سوء تغذیه را در برخی کشورهای نو استقلال به افزایش بیش از حد جمعیت نسبت می‌دهند و آن را از نخستین نشانه‌های فاجعه قریب الوقوع جهانی می‌پندارند. برخی از "دانشمندان" آمریکایی، از جمله دنیس میدوز و بیگران با بیانی عالمانه گفته‌اند: "علائم بحران مدتها پیش از وقوع بحران ظاهر می‌شوند... اکنون این علائم در بسیاری نقاط جهان به چشم می‌خورد. ویلیام و پاول پادوک، دو برادر آمریکایی، نیز نظر مشابهی ابراز داشته‌اند: "زمان بروز کمبود غذایی بر حسب کشورها فرق خواهد کرد، ولی در ۱۹۷۵ بحران‌های وخیم غذایی در برخی از کشورهای فقیر درخواهد گرفت، به طوری که مسئله برای همه کاملاً مشهود خواهد شد. دوره قحطی آغاز خواهد گشت".

واقعیت این است که در اقتصاد عقب مانده کشاورزی، که خود میراث عصر استعمار است، افزایش جمعیت اگر با افزایش متناسب تولید و افزایش تعداد مشاغل همراه نباشد، مانعی در راه بهبود وضع معیشت و گسترش آموزش و بهداشت بوجود می‌آورد. البته افزایش جمعیت در تشدید مشکل تغذیه نیز تاءثیر دارد و در نتیجه نمی‌توان منکر شد که کشورهای نواستقلال به یک سیاست فعال در زمینه کنترل جمعیت نیاز دارند تا میزان بیش از حد رشد آن کاهش داده شود. با این همه، اتخاذ یک چنین سیاستی نباید جایگزین دگرگونی‌های اقتصادی - اجتماعی در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین گردد، بلکه باید همراه با آن اجرا شود. نظریات اکثر دانشمندان بورژوا با ناباوری نسبت به نیروی خلاقه پیشرفت علمی و فنی انباشته است. آنان بر این عقیده‌اند که انقلاب علمی و تکنولوژیکی اثر بدی بر محیط زیست می‌گذارد. یکی از مخالفان استفاده از تکنولوژی پیشرفته کشاورزی، یعنی زیست‌شناس آمریکایی ارلیچ، در "سمپوزیوم بین المللی در باره جمعیت، منابع غذایی و محیط زیست" مدعی است که رشد سریع جمعیت وقتی که با تدابیر مربوط به بالا بردن میزان محصول غلات توأم گردد موجب فاجعه محیط زیستی می‌گردد، بدین معنا که آلودگی محیط زیست و از بین رفتن کامل منابع آن را به دنبال دارد. از نظر او

راه حل اصلی مشکل در آن نیست که سیاستی مبنی بر بهره برداری علمی از زمین و پی ریزی اقتصاد طبق برنامه در پیش گرفته شود، بلکه پیشرفت علمی و فنی متوقف شود و میزان ولادت نوزادان کاهش یابد. برخی از دانشمندان غربی بر این عقیده‌اند که افزایش بازده زمین‌های زیر کشت تا چندین برابر میزان کنونی امری است امکان پذیر، اما نوآوری‌های فنی که بدین منظور لازم است در کشاورزی به کار برده شود موجب چنان افزایشی در قیمت تمام شده محصولات روستایی خواهد شد که آن را از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نخواهد کرد و اثرات جنبی منفی نیز به بار خواهد آورد، از جمله آن که قشر بندی و اختلاف در توده‌های دهقانی را موجب خواهد شد، گروهی از روستاییان زمین خود را از دست خواهند داد و مهاجرت به سوی شهرها که هم اکنون دچار کثرت جمعیت هستند افزایش خواهد یافت و "آشوب اجتماعی" به بار خواهد آورد. بدین سان، اینان با تکنولوژی نوین مخالفت می‌ورزند، اما کاری به کار آن نظام اجتماعی که مانع استفاده گسترده و موثر آن در جهت منافع توده‌های مردم می‌شود، ندارند. برخلاف برخورد بدبینانه دانشمندان بورژوا با مسئله تغذیه و کاربرد دانش و تکنولوژی پیشرفته برای مقابله با آن، دانشمندان مکتب پیشرو، در عین آن که پیچیدگی و دشواری حل این معضل را منکر نیستند، بر این عقیده‌اند که عوامل متعددی را در رابطه با این مسئله باید در نظر گرفت، - مانند سرمایه‌گذاری، منابع طبیعی زمینی و دریایی، پیشرفت علمی و فنی، و نیز این که همه این عوامل

به سیستم اجتماعی مشخص هر کشور و سطح رشد اقتصادی آن مشروط است. تولید مواد غذایی در قیاس با تولیدات صنعتی به میزان وسیعی زیر سلطه طبیعت است، مثلاً نوع خاک، منابع حیاتی اقیانوس جهانی شرایط آب و هوا، ارتفاع زمین و غیره. در بررسی مسئله تغذیه از جنبه‌های کلی و تاریخی آن می‌توان دو رشته روابط را در نظر آورد. یکی روابط بین جامعه انسانی و محیط پیرامون است که پایه طبیعی تولید مواد غذایی را تشکیل می‌دهد و آن را می‌توان مجموعه "انسان - طبیعت" نامگذاری کرد، دیگری روابط افراد انسانی در داخل جامعه یا روابط اجتماعی می‌باشد که در روند تولید مواد غذایی و توزیع بعدی آن بین اعضای جامعه صورت می‌پذیرد، و این را می‌توان مجموعه "انسان - انسان" نام داد. در روند تاثیر متقابل طبیعت و جامعه انسانی، مسئله تغذیه را باید به عنوان بخشی از مسئله کلی تر استفاده از منابع طبیعی در نظر آورد. از جمله عوامل اساسی مادی، طبیعی و تاریخی مربوط به مسئله تدارک مواد غذایی برای مردم باید عوامل زیر را نام برد:

بقیه: شیلی آینده.....

متحد معطوف به آن بود که فشار بر حکومت آلنده را به حداکثر برساند تا مانع تحکیم آن شود... دولت‌های دیگر نیز تشویق می‌شدند که سیاستی مشابه در پیش گیرند...

● سیاست فشار اقتصادی، که در "سازمان ثبت تصمیمات امنیت ملی" بتاریخ نوامبر ۱۹۷۰ به تفصیل آمده است، می‌بایست از چند طریق اعمال گردد. قرار بر این بود که تمام کمکهای خارجی متوقف شود اما پرداخت وامهای قبلی می‌بایست ادامه یابد.

آمریکا می‌بایست موقعیت برتر خود در نهادهای مالی بین المللی را برای خشکاندن منابع اعتبارات جدید یاد دیگر کمکهای مالی بیکار گیرد. کمکهای تضمینهای مالی سرمایه داران آمریکایی در شیلی می‌بایست حتی الامکان پایان یابد.

● کمیته شماره ۴۰ نزدیک به چهار میلیون دلار برای احزاب سیاسی مخالف در شیلی صرف کرد. بیشتر این پول به حزب دموکرات مسیحی پرداخت شد، اما بخش قابل توجهی نیز برای حزب ملی تخصیص یافت.

● سیا ۱/۵ میلیون دلار در حمایت از مجله El Mercurio صرف کرد. برنامه تبلیغاتی "تن مجلات و کتابها و بررسی‌های ویژه، مقالات آماده برای درج در روزنامه‌ها، برنامه‌های رادیویی و نمایشهای تلویزیونی را شامل می‌شد. سیاه سازمان تحقیقی مالی را نیز تحت پشتیبانی مالی خود گرفت.

● سیا گهگاه برای "Partia y Libertad" مبالغ کوچکی از طریق عوامل ثالث جهت تظاهرات فعالیتهای تبلیغاتی معینی فراهم آورد... نیروهای این سازمان در اجتماعات سیاسی مخالف حکومت، مجهز به ابزار شورش، راه پیمائی کردند.

● آمریکایی‌ها دوران آلنده ارتباط نزدیک خود با ارتش شیلی را، چه از طریق سیا و چه از طریق مستشاران نظامی امریکایی، حفظ کرد. سیاست "عملیات گمراه کننده" برای برانگیختن ارتش بر ضد "زدو بند آلنده با کوباییها" و در یک تلاش کوتاه مدت برای پشتیبانی مالی از یک نشریه خبری کوچک ضد حکومت که متوجه عناصر نظامی بود "مشارکت داشت

● طی سالهای ۷۳-۱۹۷۰ سیا مدارک عملیاتی لازم در آستانه یک کودتا را جمع آوری کرد. این مدارک شامل فهرست نام کسانی که می‌بایست دستگیر شوند، تاسیسات و پرسنل کلیدی غیر نظامی که نیاز به حفاظت داشتند، تاسیسات کلیدی دولتی که باید تصرف می‌شدند، و برنامه‌های اضطراری حکومتی در صورت یک شورش نظامی، بود. مطابق اظهارات سیا این اطلاعات تنها برای برآوردن تقاضای احتمالی مرکز فرماندهی کل جمع آوری شده بود و هرگز در اختیار ارتش شیلی قرار نگرفت.

* کارل وان کلاوزوتیز، ۱۸۳۱ - ۱۷۸۰، ژنرال پروسی و نویسنده استراتژی نظامی، لهستانی الاصل

سرمایه داران و زمینداران بزرگ وابسته به امپریالیسم با زگذاشتن دست فئودالها در چپا ول دهقانان مخصوصا در قلمرو ملیت ها ، بی اعتنائی به حل مسئله زمین گذشت در برابر سوداگران تورم آفرین ، مسکوت نهادن در گرونی ساختار ادارات و سازمانهای لشکری و کشوری و خودداری از پاکسازی فوری وقایع آنها از عناصرد انقلاب و سرسپردگان رژیم سابق ، اخلال در اجرای طرح انقلابی شوراها و تعطیل عملی آن ، پرهیز از حل عاجل وقایعانه مسئله ملی ، عدم قاطعیت در برابر توطئه های امپریالیسم و درراس آن امپریالیسم آمریکا در داخل و خارج کشور ، تلاش برای حفظ وابستگی دیرین ایران با امپریالیسم آمریکا و بالاخره کوشش بیتابانه در تثبیت نظام سرمایه داری و کوتاهی نمودن دست توده های میلیونی مردم از دخالت مستقیم در سرنوشت خویش از جمله اقداماتی بوده است که بورژوازی لیبرال ایران در مسند رسمی قدرت با بیگیری آنرا دنبال نمود و امروز نیز با حظور در نهادهای انقلاب بشدت درکا ر تعمیق انقلاب کارشکنی می کند . اکنون نبرد سختی در درون جنبش انقلابی و ضد امپریالیستی میهن ما در جریان است ، بورژوازی لیبرال با گرد آوردن همه نیروهای محافظه کار یا مردد جنبش بدور خود می کوشد بهر قیمت از سیرا انقلاب ضد امپریالیستی ایران به نفع توده های مستضعف جلوگیری بعمل آورد .

در برابر این سنگبری زدا رنده ، اقدام انقلابی دانش جویان پیرو خطا ما م در تصرف جا سوخانه آمریکا نقطه عطف در روند انقلاب کبیر ضد امپریالیستی مردم ایران بود . این اقدام که با زتاب راستین خواهانهای انقلابی و منافع توده های زحمتکش جامعه ما در مبارزه قاطع و بیامان بر ضد امپریالیسم است از توطئه های آنها نو آشکارا بورژوازی لیبرال ایران در تیز نمودن انقلاب و منحرف ساختن آن پرده برداشت و نشان داد که چگونه امپریالیسم آمریکا ، این دشمن اصلی و شماره یک خلقهای مستضعف جهان ، با استفاده از نقاط ضعف و تضادهای درونی جنبش علیه انقلاب ایران و نا بودی آن به دسیسه چینی مشغول است . اما مبارزه بین مدافعان و مخالفان تداوم انقلاب همیشه در نموده های آشکار و ملموس جریان ندارد . اقدامات محافظه کارانه در زمینه مسایل ارضی یا

آسانی قابل درک است . مردم از مضمون ارتجاعی یا انقلابی این قبیل اقدامات زود با خبر می شوند و در برابر آن موضع گیری می کنند . اما مبارزه در قلمرو ایدئولوژیک بسیار بفرنج و پیچیده است . متاسفانه در این قلمرو تنها زندگان از ماهیت هدف های ایدئولوژیک یکدیگر آگاهی دارند . و حال آنکه توده مردم تنها به محک تجربه می تواند به سرشت واقعی آن پی ببرند ، و این نیاز به زمان دارد . از این رو بورژوازی لیبرال و همه عناصر راست و میانه رو جنبش سراسری با استفاده از این فرصت مساعد به فریبکاری های ایدئولوژیک زیر پوشش جمله ها و اصطلاحات انقلابی مشغول اند تا انقلاب را از نفس بیاندازند و آن را از رسیدن به هدف های اصیل خود بازدارند .

بورژوازی لیبرال با استفاده از رسوبات ذهنی تبلیغات پنجاه ساله ، رژیم منفور پهلوی بز ضد سوسیالیسم جهانی و نهضت بین المللی کارگری چنان سوء ظنی نسبت به اردوگاه سوسیالیسم در درون جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران به وجود آورده است که حتی عناصر رادیکال دموکراسی انقلابی با بیم و تردید از کشورهای سوسیالیستی نام می برند . حفظ این بدگمانی به سود بورژوازی لیبرال و بالمال به سود امپریالیسم جهانی است . زیرا این زمینه سازی ایدئولوژیک موجب می شود که نیروهای راستین انقلاب از تناسب نیروها در جهان به سود انقلاب ایران بهره برداری نکنند و راه برای نفوذ شرکت های امپریالیستی که عامل استثمار سرمایه داری و غارت منابع ثروت ملت ها هستند باز بماند .

جناح راست و میانه رو انقلاب با وجود تمایز هدف ها و راه های شان مبلغ یک ناسیونالیسم با کار برد های مختلف هستند . نظریه پردازی این ناسیونالیسم بعده میانرو ها است . این ناسیونالیسم که در مخالفت آشکار با سوسیالیسم جهانی و نهضت بین المللی کارگری از ناسیونالیسم بورژوازی تغذیه می کند ظاهرا خود را مخالف غرب هم نشان می دهد . به همین علت فرمول ویژه ای را پیش می کشد که خود سازنده آن نیست ، بلکه آن را از خرده بورژوازی چین به

خرده بورژوازی زمامدار چین با مایه گرفتن از " تئوری دوا بر قدرت " که متعلق به نظریه پردازان بورژوازی آمریکا است ؛ تئوری " سه جهان " را آفرید . بر حسب این تئوری آمریکا و شوروی هر دو امپریالیسم اند و جهان سوم که از کشورهای در راه رشد تشکیل می شود ، صرف نظر از گرایش های طبقاتی شان با این دو جهان مبارزه می کنند . طبق این تئوری پینوشه ، انور سادات ، ملک خالد ، موبوتو سه سسکو و ضیا - الحق و دیگران به عنوان نمایندگان مردم مستضعف جهان سوم (ا) به رهبری زمامداران چین با امپریالیسم و سوسیالیسم سرگرم مبارزه اند .

تئوری پردازان جناح میانه مرحله کنونی انقلاب ایران " تئوری سه جهان " رهبران خرده بورژوازی چین را در قالب خود مرکزیت (اگوستریم) بیان می کنند . طبق این تئوری " روسیه " و " امریکا " دشمنان انقلاب ایران اند . ما برای استخلاص همه مستضعفان جهان باید با این دو ابر قدرت مبارزه کنیم و برای رفع نیازهای علمی و فنی از بازار مشترک " و " ژاپن " کمک بگیریم .

این تئوری که به سک خود سوسیالیسم جهانی را انکار می کند و آن را در کنار امپریالیسم قرار می دهد ، بیانگر گرایش لیبرالیستی در درون جنبش انقلابی ایران است .

بی جهت نیست که در این اواخر جناح راست و میانه مرحله کنونی انقلاب که بهر حال مورد حمایت بورژوازی لیبرال ایران است ، مبارزه ایدئولوژیک خود را بر ضد جناح رادیکال انقلاب که به نام خط امام معرفی می شود ، شدت داده اند و تلاش می ورزند با تقسیم قدرت بین خود آن را در سیاست داخلی و خارجی منزوی و بی اعتبار سازند .

برای مبارزه با چنین گرایش خطرناک که تداوم انقلاب و سرنوشت آن را تحت علامت سوال قرار می دهد ، چاره ای جز وحدت و یکپارچگی همه نیروهای راستین انقلاب اعم از مذهبی و غیر مذهبی در یک جبهه واحد بر ضد امپریالیسم و ناسیونالیسم تنگ بینانسه بورژوازی و سیاست های زیرکانه آن در درون و بیرون دموکراسی انقلابی نیست .

بقیه: مشکل جهانی تغذیه.....

- اهمیت فزاینده منابع زمینی و دریایی که در تولید مواد غذایی به کار می روند در فعالیت اقتصادی - محدود بودن نسبی منابع زمینی قابل بهره برداری در شرایط مشخص سطح علم و تکنولوژی ، - وضع محیط ، به ویژه شرایط آب و هوا که بر اثر تغییراتی که در آن صورت می پذیرد بر تولید مواد غذایی اثر می گذارد ، - وابستگی فزاینده تولید مواد غذایی به عوامل دیگر به ویژه انرژی .

با این همه ، برای فهم مسئله تغذیه در جهان امروز ، رشته دیگر روابط اجتماعی که آن را مجموعا انسان - انسان نام داده ایم از اهمیت کمتری برخوردار نیست . در جهان ناهمگون معاصر ، مسائل سراسری جهانی ، مانند مسئله تغذیه ، در کشورهای دارای نظام اجتماعی مختلف به صورتهای مختلف بروز می کند و با آن به صورتهای مختلف برخورد می شود . در بررسی مسئله تغذیه ، این نکته ضروری است که دست کم از لحاظ علمی ، جنبه سراسری جهانی مسئله از جنبه های دیگری که معلول شرایط اجتماعی - اقتصادی خاص یک کشور یا یک دسته از کشورهاست ، تفکیک شود . و همچنین در داخل یک کشور قشرهای مختلف جمعیت از نظر وضع تغذیه جداگانه در نظر گرفته شود . دانشمندان مکتب پیرو ، در عین آنکه با عباد جهانی مسئله تغذیه و بفرنجی آن را تأیید می کنند و آن را به عوامل ناهمگون متعددی مانند عوامل اجتماعی ، فنی ، اقتصادی ، جمعیتی ، فرهنگی و طبیعی وابسته می دانند ، وظیفه تهیه مواد غذایی برای مردم سراسر جهان را امری ممکن و انجام پذیر می شمارند . این برخورد خوشبینانه بر اساس عوامل تازه ایست که طی شصت سال گذشته ظاهر شده اند . به طور روز افزونی بر همه زمینهای زندگی بشر اثر می گذارند . مهم ترین این عوامل عبارتند از : ظهور و رشد نظام اجتماعی سوسیالیستی ، انقلاب علمی و تکنولوژیکی ، تخفیف تنش های بین المللی و تحکیم زمینهای عینی طح در جهان

بقیه: نیکار اگوئه.....

که با این چنین شکلی از حکومت سازگار نیست . با این همه بزرگ تاکید می کند که سوسیالیسم دمکراتها متحد مهمی در این روند انقلابیند و ما به آنها احترام می گذاریم . وی همچنین اضافه می کند : " ما حاضریم دوستان آنها باشیم ، این حق آنهاست که با ارائه برنامه خود برای رسیدن به قدرت تلاش کنند ، اما در نهایت این خلق نیکار اگوئه است که در این مورد تصمیم می گیرد ."

ناگهان بزرگ با هیجان می پرسد : " چه کسی بزرگ ترین مسئولیت را در مبارزه انقلابی در نیکار اگوئه به عهده داشته ؟ آیا این جنبه آزاد بخش ملی ساندینو نبود ؟ و آیا نباید به همین علت بخش بزرگی از قدرت در اختیار آن باشد ؟"

سپس به تفصیل در مورد روند انقلاب و مبارزه طبقاتی ، که در شکل کلاسیک آن انجام نشده است به تحلیل می پردازد و همچنین در مورد اختلاف قشرهای بورژوازی که او از جزئیات آن به خوبی با خبر است : " در مبارزه بر ضد سوموزا بخش بزرگی از بورژوازی ، همان بخشی که در بهره برداری و قدرت سهیم نبود ، شرکت داشت . این بخش بزرگ خواهان تغییر روش تولید و ارتقاء آن به مرحله عالیتر و بهره گیری از قانونمندی اقتصاد نظام کهن بود ، ولی بخش کوچک و ممتاز (که بدون قید و شرط در اختیار سوموزا قرار داشت) مانع این امر بود . به همین علت بخش اکثریت با تمام قدرت خود علیه سوموزا مبارزه می کرد و به همین علت نیز حق شرکت در حکومت جدید را دارد ."

از او در مورد شکل جدیدی که حکومت ساندینیست ها در آینده نزدیک خواهد داشت و نیز نقشی که پیشاهنگ خلق نیکار اگوئه به عهده دارد سوال می شود ، او پاسخ می دهد : " انتخابات باید انجام گیرد ، ولی انتخابات انقلابی ، نه مانند گذشته با تقلب ماهرانه . خلق ، این حق و آزادی را دارد که افراد مورد اعتماد خود را

انتخاب کند و این کار را به درست ترین و آگاهانه ترین وجه خواهد کرد . آنچه مربوط به " جنبه آزادی - بخش ساندینو " می شود ، این سازمان به عنوان حزب سیاسی سازمان خواهد یافت و در انتخابات شرکت خواهد کرد . با شرکت در این انتخابات امیدوارم با تأیید نهائی خلق خود مواجه شویم . ما سرگرم بنیانگذاری حزب ساندینیست هستیم . آینده شاهد رویدادهای ناگهانی دیگر نیز خواهد بود ."

شاید منظور او از رویدادهای ناگهانی از جمله تشکیل کمیته دفاع ساندینیست ها از گروه های فعال و سیاسی " جنبه " آزادی بخش ملی ساندینو ، تشکیل سازمانهای توده ای ، کانون کارگران نیکار اگوئه ، سازمان کارگران کشاورزی ، اتحادیه های صنفی و دانشجویی و غیره است .

هنگامی که بزرگ آماده رفتن است ، آخرین سؤال مطرح می شود : " ساندینیسم را در حال حاضر چگونه تعریف می کنید ؟"

" گوش کن برادر افکار و الای . سی . ساندینو در اثر شجاعت و فداکاری و تجربه تمام رزمندگان نیکار اگوئه غنی تر شده است . توجه داشته باشید که تعریفها معمولا محدود اند . ولی اگر قرار باشد تعریفی بدست دهم می گویم که ساندینیسم عبارت است از پیاده کردن علم انقلاب و افکار ساندینو در شرایط مشخص و موجود نیکار اگوئه ."

بزرگ لبخند زنان از جای برمی خیزد . چهار مراقب او بدنبالش حرکت می کنند . هنگام خدا حافظی می گوید : " متشکرم ، برادر ."

هفته نامه
اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران
تهران ، خیابان سزوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۲۲۳۸۲

اتحاد بر مبنای اقرار زبانی به اسلام - که امکان تزویر و فساد و حرکت در راستای منافع خودخواهانه به منافقان می دهد - کسانی را که راه شان طبعاً "از هم جداست همچنان به یکدیگر بسته می دارد. این آمیختگی منافع ناسازگار و این تداخل مواضع متضاد همچنان مانع از آن است که مردم ساده در اکثریت خویش درک روشنی از خواسته های اختصاصی خود پیدا کنند و بر مبنای آن به گزینش دوست و متحد یا به رویارویی با دشمنان بپردازند. از این رو، در مجموع چنان می نماید که انقلاب ایران در انتخاب راه آینده خود دودل مانده است. و اثر این دودلی را نه تنها در عرصه مبارزات داخلی بلکه در صحنه جهانی میتوان دید.

در داخل، درباره امور بسیار حیاتی مانند مالکیت بزرگ بروساژ تولید، از جمله زمین، راستای رشد صنعتی و کشاورزی، سیستم بانکی و بهره، حقوق ملیت ها، چگونگی تشکیل و عمل شوراها، دامنه آزادیها و حق شکل در احزاب و سندیکاها و غیره ابهام کلی وجود دارد. در نتیجه، وقت و انرژی بسیار بزرگی در نوسانات اراده و عمل به هدر می رود و ضایعات مادی و معنوی جبران ناپذیری متوجه کشور و انقلاب میگردد. روبه خارج هم، سیاست رسمی انقلاب ایران تاکنون بین مبارزه با امپریالیسم آمریکا - ایمن شیطان بزرگ، به فرموده امام خمینی - و واکنش های مبتنی بر ترس از اتحاد شوروی که نتیجه رسوب سالها تبلیغات منفی در مغزهاست سرگردان بوده است. شعار "نه شرقی نه غربی" بجای آن که به معنای اراده آگاهانه ملت ایران به حفظ هویت ویژه خود و حرکت مستقل در راستای منافع برحق خویش به کار رود، در عمل، و شاید هم به عمد، بیشتر صورت دشمنی با اردوگاه سوسیالیسم به خود میگردد تا با غرب متجاوز استعمارگر. و این خواه ناخواه راه را بر سازشکاریهایی می گشاید.

اما سرگردانی و ابهام در سیاست موضعی نیست که انقلاب در آن بماند. مسائل انقلاب راه حل های قاطعی در این یا آن جهت طلب می کند. انقلاب حرکتی است از یک تعادل از هم گسیخته به یک تعادل پایدار، از یک نقطه تزلزل به یک نقطه ثبات. این حرکت یکنواخت و مداوم نیست. سستی و شتاب دارد. مراحل دارد. در انقلاب ما، رفرا اندم جمهوری اسلامی، تدوین و تصویب قانون اساسی، انتخاب رئیس جمهوری و بسزودی تشکیل مجلس شورا و معرفی دولت را باید مرا! حل مختلف برای رسیدن به نقطه ثبات، نقطه گزینش راه نهائی انقلاب دانست. در هر یک این مراحل مبارزه ای درگیر شده است و می شود. باید دید سرانجام کدام نیرو یا ائتلاف نیروها پیروز میشود، - توده مستضعف یا طبقه ممتاز بورژوازی؟

توده مستضعف، که در جریان انقلاب ملی و ضد استبدادی سال گذشته به عنوان عمده ترین نیروی عمل به صحنه درآمد و چنان معجزه شگرفی از پایداری و جان بازی و ایثار پدید آورد، تاکنون فراخور نیروی عظیم خویش در دادن شکل و جهت به انقلاب تاثیر مستقیم و بی واسطه نداشته است. عقب نشینی های بورژوازی که در آغاز پیروزی مرحله ابتدائی انقلاب هسته اصلی قدرت را قبضه کرد، نه بر اثر عمل مستقیم مستضعفان بلکه با پشتیبانی و تائید ایشان صورت گرفت، و به همین سبب به رانده شدن بورژوازی از صحنه انقلاب منتهی نشد. با این همه، تجربه عظیم سیاسی در این یک سال انقلاب و همچنین مداومت شرایط و عمل انقلابی، محرومان و زحمتکشان ایران را پیوسته در تخمیر و استحاله نگه داشته، آنان را هر چه بیشتر به اهمیت نقش خود و خطوط ویژه خواسته های خود آگاه کرده است. از این رو، به جرات میتوان گفت که گزینش راه آینده انقلاب ایران بدون حضور و دخالت مستقیم توده مستضعف امکان ناپذیر است.

آقای بنی صدر، رئیس جمهوری منتخب ایران، آیا به این نکته چنان که باید توجه دارند؟ آیا خواهند توانست این نیروی بزرگ را در حل مسائل انقلاب به یاری بخوانند و در جریان عمل آگاه و سازمان یافته بر آن تکیه کنند؟ آینده انقلاب ایران در دستهای پینه بسته ای است که در پنجم بهمن ۵۸ رای در صندوق ها ریختند.

ساکینان مکزیکوبه تلخی می گویند: "ما یگانگی افراد جهانیم که هوای تنفس مان را به چشم می بینیم" طبق داده های سازمان ملل متحد آلودگی هوادر پایتخت مکزیک ۱۰۰ بار بیشتر از حدی است که قابل تحمل شمرده می شود. در این شهر عظیم تقریباً ۶۰۰۰۰۰ موسسه صنعتی و ملیونها اتومبیل وجود دارد. دهها تن ماده فعال که روی ساختمان ها پاشیده می شود، بناهای معماری مکزیک را تهدید می کند. کشیدن دو پاک سیگار به مراتب بهتر از این گازهای سمی است. مجله آلمانی ژئوتصویر عم انگیزی از پایتخت مکزیک به دست می دهد: "در مقایسه با مکزیکو، نیویورک استراحتگاه، منجستر باغی آرام و توکیو واحه ای حقیقی است".

لازم به یادآوری نیست که توکیو با واحه زیاد فاصله دارد، همانطور که نیویورک را نمی توان استراحتگاه نامید. توکیو پایتخت کشور خاور که بیش از ۱۲ میلیون جمعیت دارد، از دیر باز به شهر فوق العاده پر جمعیتی بدل شده که در زیر ضربات انبوهی وحشتناک کوچها، تراکم سنگین خانه ها و بطور کلی فقدان فضای سبز، می شود. موریس کیت پزشک توکیو که در عین حال نویسنده است در این باره چنین اظهار نظر می کند: "شهرها، که تراکم جمعیت در آن از قاعده بیرون است، ظاهر نفرت انگیز پیدا کرده است". مقامات شهرداری توکیو آینده یاس آور این شهر را مورد بررسی قرار می دهند. طبق برخی برآوردها تا ۱۹۸۵ مناطق شهری توکیو ۳۸ میلیون جمعیت را در خود گرد می آورد. گمان زنی ها در باره ۱۹۹۰ هنوز یاس آور تر است. تراکم های شهری در طول ۵۵۰ کیلومتری جاده های متصل به توکیو و اوزاکا فزونی خواهد یافت. این قطب متراکم ۷۵٪ جمعیت ژاپن را دربر خواهد گرفت. طرحها و برنامه های زیادی برای نجات شهر پیشنهاد شده است. اما همه با مسئله پول برخورد پیدا می کنند. مقامات شهرداری به وامهای هنگفت متوسل شده اند. دولت که در زیر فشار افت های اقتصادی قرار دارد، هزینه های مربوط به ایجاد مسکن، حمل و نقل، خدمات شهری، و حفظ محیط زیست را فوق العاده گاهش داده است. بنابراین، این شهر عظیم و پر جمعیت به آینده مخاطره آمیز خود سپرده شده است.

تراکم جمعیت، کمبود خدمات روستایی، بحران وسایل حمل و نقل عمومی، تاثیر منفی اتومبیل زیاد، فقدان شدید مسکن، توسعه "مناطق فقیر نشین" و محلات قرنطینه شهری، افزایش خانه های مخروبه و بالارفتن بی سابقه نرخ جنایتها که ناشی از توسعه محلات فقیر نشین است، از جمله سوغات ناگزیر شهری شدن سرمایه داری است که با کم و بیش شدت در تمام شهرهای دنیا سرمایه داری به چشم می خورد. در عصر امپریالیسم بحران شهر نشینی تنها دامنگیر یک کشور نیست. بیماری مزمن شهرها عامل غیر قابل انکار بحران عمومی سرمایه داری است.

هر شهر سرمایه داری از بیماری خاص خود رنج می برد. مثلاً برای نیویورک این بیماری مسئله جنایت است. چنانکه در ژوئیه ۱۹۷۷ هنگامیکه شهر نیویورک بر اثر اختلال در شبکه های برق در کام تاریکی شام گاهان فرو رفت، نیویورکی ها از پیامدهای قطع جریان برق به شدت مضطرب شدند. دلواپسی و ترس آنها بیهوده نبود: زیرا موجی از سرقت و راهزنی های مسلحانه سراسر شهر را فرا گرفت. در این جریان سارقین کرکره های آهنی مغازه ها را از جا کردند، و پتینه های آن را شکستند و اثاثشان را به غارت بردند. پلیس تنها توانست به توقیف دسته جمعی دست بزند و بیش از ۳۵۰۰ نفر را بازداشت نماید.

طبق آمار پلیس در ۱۹۷۶ در نیویورک هر دقیقه چند جنایت مهم: قتل، سرقت، راهزنی و غیره اتفاق می افتد. تنها در سال گذشته تعداد جنایات به ثبت رسیده در این شهر به بیش از ۱۲٪ افزایش یافت. در ۱۹۷۷ در سراسر کشور ۱۳۳۹ انفجار به ثبت رسید که ۱۱۲ قربانی و زخمی یا معلول داشته است. بیشتر این خشونت ها در نیویورک و در سایر شهرهای ایالات متحده به وقوع می پیوندد. بنابراین، اگر می بینیم که طبق برآورد موسسه گالوپ ۴۵٪ شهروندان آمریکا از ترس جرئت ندارند سرباز خانه بیرون بیایند،

چندان تعجبی ندارد. این رقم در شهرهایی که بیش از ۵۰۰،۰۰۰ جمعیت دارد، به ۵۶٪ می رسد. برای زنان رقم یاد شده ۷۷٪ است.

میزان جنایات در نیویورک و سایر شهرهای بزرگ آمریکا رکورد غم انگیزی دارد. این "کاملاً" مشهود است. با اینهمه، این بدان معنا نیست که جنایات صرفاً یک بیماری آمریکایی است و سایر کشورهای سرمایه داری از آن مصون مانده اند. همین وضع در ایتالیا به چشم می خورد. در این کشور تعداد سرقت نسبت به سالهای ۵۰ شش بار فزونی یافته است. بانک ها و مغازه ها مورد دستبرد گانگسترها قرار می گیرند. زنان و مردان در دل روز از تجاوز مصون نیستند. اینها اکنون واقعیت روزمره ایتالیایی هستند. در ۱۹۷۶ پلیس توانست مقدار زیادی اسلحه، مخصوصاً ۷ تن مواد منفجره، ۲۲ مسلسل، ۴ موشک - انداز و یک توپ و هزاران سلاح سبک کشف کند. در این اواخر گانگسترها در مقیاس بسیار وسیعی دست به آدم ربایی زدند. آنها بین ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶، ۲۵۰ نفر را ربودند. مجموع باجی که گانگسترها در جریان این آدم ربایی ها به دست آوردند ۴۹۷۶۴ لیر بوده است. وجود سندیکای جنایتکاران در ژاپن چندین قرن سابقه دارد. طبق آمار پلیس در این کشور ۱۱۰،۰۰۰ جنایتکار عضو سندیکا وجود دارد. اما اخبار عمومی معتقد است که تعداد جنایتکاران به میزان یک میلیون نفر است که بیش از یک درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند. "خانواده" یا ماگوتی به عنوان گانگستر نیرومند شهرت دارد. گانگستر های یا ماگوتی علاوه بر راه زنی و داد و ستد نامشروع مواد مخدر، به کسب و کار مشروع هم اشتغال دارند. چندین میخانه و باشگاه شبانه در شهرهای بزرگ و چند موسسه ساختمان سازی، شعبه های بانک و آژانس های کاریابی زیر نظارت آنها است. به نوشته مجله آلمانی در اشپیگل، ژاپن دژ گانگسترها و بهشت جنایتکاران است.

در ایالات متحده، یکی از زیانبارترین جنایات ایجاد بی نظمی در میان پلیس است. این بی نظمی از راه حریق انجام می گیرد. جسد ماهونی رئیس امور مبارزه با حریق در شهر سانفرانسیسکو می گوید: در ایالات متحده جنایتی ارزانتر از حریق وجود ندارد. یک قوطی کبریت برای اینکار کافی است. اکنون تعداد حریق های عمدی در هر سال از ۱۰۰،۰۰۰ تجاوز می کند و نسبت به ۱۹۶۷ - ۴۰۰٪ بیشتر است. در ۱۹۷۶ تنها در نیویورک ۶۷۷۶ کانون حریق ثبت شد. در شیکاگو تعداد آن لااقل در سه سال سه برابر شده است. البته، آمارهای سانفرانسیسکو در ۵ سال اخیر حیرت آور است. زیرا تعداد حریقها ۷۰٪ افزایش یافته است. مقامات دیصلاح تائید می کنند که حریق ها سالیانه بیش از هزار نفر را در کام خود می کشد و ۱۰۰،۰۰۰ معلول بجای می گذارد. والتر سویفت معاون انجمن آمریکائی بیمه ها مجموع خسارات ناشی از حریق را در ۱۹۷۶ نزدیک به ۱۵-۱۰ میلیارد دلار ارزیابی می کند. حریق ها معمولاً توسط آتش افروزان "حرفه ای" انجام می گیرد. آنان برای انجام این ماموریت از صاحبان یا دلالان خانه ها و مالکان مغازه ها مزد دریافت می کنند. جیمی برسلین مفسر روزنامه نیویورکی هدف آتش افروزان را چنین توصیف می کند: "پاک کردن زمین و بیرون کشیدن سود از آن".

مسئله مسکن یکی از مهمترین مسائل مبتلا به دنیای سرمایه داری است. این مسئله غالباً جنبه عجیب دارد: زیرا با وجود فراوانی خانه های مسکونی تازه، خانواده های زحمتکشان ناچارند در خانه های مخروبه قدیمی، کلیه های چوبی و کاه گلی زندگی کنند. چند رقم به عنوان نمونه ذکر می کنیم. در ۱۹۷۶ آدره، وصول مالیات اقدام به ضبط اموال ۱۸۰۰۰ پاریسی نمود که قادر نبودند حتی اجاره خانه خود را بپردازند. بالاخره ۶۵۰۰ مستاجر مجبور به تخلیه آپارتمان خود شدند. در همین زمان ۸۸۰۰۰ آپارتمان خالی بود. این آپارتمانها در بهترین محله های شهر، در خانه های بسیار مدرن ساخته شده است. این موضوع عجیب خیلی آسان توجیه می شود: اجاره این آپارتمانها خیلی بالاتر از دریافت ماهیانه یک کارگریا کارمند متخصص است.

دررم نیز اغلب آکبهایی به چشم می خورد که مربوط بقیه در صفحه ۴